

میر پژوهشی

شماره ۳۹ تابستان ۹۴

No.39 Summer 2015

۱۶۵-۱۸۸

زمان پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۵/۲۸

زمان دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۴/۱

تبیین مفهوم مسکن و سکونت در رویکرد پدیدارشناسی و رهیافت پارادایم‌های فرهنگی زیستی

شاھین ایلکا - دانشجوی دکتری معماری، گروه هنر و معماری، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

بهروز منصوری* - استادیار، گروه هنر و معماری، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

سید محمد رضا نصیرسلامی - استادیار، گروه هنر و معماری، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

سید علی اکبر صارمی - دانشیار، گروه هنر و معماری، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

چکیده

Phenomenological approach and the concept of living in the cultural paradigm of life

Abstract

There is no doubt that architecture has boosted the interaction of culture and culture is affected and influenced. Sociology housing issues trying to identify the circle of conceptual and semantic interaction of culture (society) and housing architecture. Thought process to reach a predefined architecture feedback conceptual architecture needs to be discussed in terms of culture and architecture of the house. The previous question is that the only place of residence can live in a space Find it called? The research paper is an analytical and logical reasoning is used by documentary and library studies. In line with the results of the phenomenological concept of residence and the residence life mentioned in the phenomenological approach and the cultural paradigm in the development of complex biological home based on cultural theories have been discussed as follows: Cultural meaning of architectural, cultural and symbolic meaning of architecture, nonverbal approach in the sense of cultural, architectural and cultural references to understand the rules of architecture, and cultural readings architecture and environment rules.

Keywords: housing, housing, homes and Iranian culture, cultural paradigms and phenomenology of residence.

شکی نیست که معماری در تعاملی دوسویه «هم بر فرهنگ و هم از فرهنگ تاثیر گذاشته و تاثیر پذیرفته» است، چنانچه مقوله جامعه-شناسی مسکن سعی در شناسایی این حلقه‌های مفهومی و معنایی تعاملات فرهنگ (جامعه) و معماری مسکن دارد؛ لذا رسیدن به یک فرایند اندیشه ارتباطی خاص بینایی، به عنوان ابزار و داده‌های فرآیند پدیدارسازی بستر اجتماعی معماری با تکیه بر الگوی فکری خاص و نتایج اجتماعی مشخص به صورت واکنش‌های استاندارد ولی نسبی جامعه و نسبت به معماری با بازخورد ادراکی از معماری، از جمله مفاهیمی است که لازم است تا در رابطه فرهنگ و معماری خانه مورد بحث باشد. پرسش پیشینی مفهوم سکونت این است که آیا صرف جایگیری در یک فضای رامی توان سکونت یافتن در آن نامید؟ روش تحقیق مقاله، «توصیفی و تحلیلی» و «روش استدلال منطقی» است که از «روش اسنادی» و مطالعات کتابخانه‌ای بهره برده است. در راستای نتایج تحقیق به مفهوم پدیدارشناختی سکونت و مفهوم سکونت زیستی در رویکرد پدیدارشناختی اشاره شده و در پایان پارادایم‌های فرهنگی خانه بر اساس نظریه‌های فرهنگی در پیدایش مجتمع‌های زیستی مورد اشاره قرار گرفته است که عبارتند از: «مطالعه معنایی چند مجرایی فرهنگی معماری، مطالعه معنای نمادین فرهنگی معماری، رویکرد غیرکلامی در درک معنای فرهنگی، معماری قواعد فهم اشاره‌های فرهنگی معماری، و قواعد خوانش فرهنگی معماری و محیط». «وازگان کلیدی: سکونت، مسکن، خانه و فرهنگ ایرانی، پارادایم های فرهنگی و پدیدارشناسی سکونت.

این مقاله از رساله دکتری معماری نویسنده اول با عنوان «خانه مطلوب ایرانی پژوهشی بر مفهوم معماری «خانه» براساس پنداشت کاربران گذشته و حال (با رویکرد زمینه گرایی اجتماعی)؛ مورد پژوهشی: شهر وندان کلان شهر تهران» استخراج شده است که در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی در حال انجام است.

* نویسنده مسئول مکاتبات، شماره تماس: emarate_khorshid@yahoo.com، رایانمه: ۰۹۱۲۲۱۰۰۹۱۲۲۱

«من بر این باورم که ما و کسانی که بعد از ما می‌آیند، به مبارزه برای یافتن خانه‌ای در این جهان ادامه خواهیم داد، هرچند در این ضمن خانه‌ها و کاشانه‌هایی که ساخته‌ایم همراه با خیابان مدرن و روح مدرن، همچنان دود می‌شوند و به هوا می‌روند...» - از آخرین سطور مهم‌ترین کتاب مارشال برم: هر آنچه سخت است، دود می‌شود و به هوا می‌رود.

می‌شود؟ موادی که در ساخت این خانه بکار رفته

است، چگونه تهیه شده است؟ و برای ساخت خانه چه ابزار و تکنیکی به آن فرم و حالت داده است؟ در واقع در این نوع مطالعه برای پژوهشگر این مسئله حائز اهمیت است که چه نمادها و نشانه‌هایی را باید در ساخت و در ساختار خانه بکار برد؟ یا اینکه با توجه به فرهنگ و خرده فرهنگ‌های حاکم در منطقه باید این پدیده را تفسیر و تشریح کرد؛ و یا اینکه هر فردی چگونه خانه را توصیف و ترسیم می‌کند. از سوی دیگر، مطالعات اجتماعی به نحوه تعامل افراد در خانه اهمیت می‌دهد، در واقع برای پژوهشگر این تعاملات اهمیت دارد که از چه محتوا و معنایی برخوردار است؟ با توجه به ساختار ارزشی و هنجاری که بر فرهنگ یک جامعه حاکم می‌باشد افراد برای بردن یا نبردن دیگران به خانه باید رفتارها و اعمالی را پیاده کنند، در واقع اینکه در خانه فضاهای متفاوتی وجود دارد که هریک از این فضاهای از کارکردهای متفاوتی اعم از قدسی بودن، عرفی بودن، خاص بودن، برخوردار است، مورد تفسیر و تشریح قرار می‌گیرد.

«غالباً پرسش از چیستی مسکن است. چیستی مسکن را می‌توان در یک صورت بندهی چند وجهی به بحث نشست، مسکن را از منظر اقتصادی یک «کالا» می‌خوانند، از منظر جامعه شناسی آن را یک «نهاد» می‌دانند، از منظر انسان شناسی، «فرهنگ» می‌خوانند؛ در مواجه زیباشناسی و با رویکردی نشانه شناسانه مسکن را می‌توان با تمسک به

مقدمه

«خانه و مسکن»، از مهم‌ترین موضوعات در رویکردهای پدیدارشناسی و رهیافت پارادایم‌های زیستی است؛ در عین حال که یکی از مهم‌ترین اشکال «سازمان‌دهی اجتماعی فضا» است که مانند بسیاری دیگر از مجموعه‌های ساخت بشر، ماهیتی دوگانه دارد: ۱. تحت تأثیر فرهنگ شکل می‌گیرد و ۲. به نوبه خود بر آن تأثیر می‌گذارد.» این فضا، در کانون توجه برخی از فیلسوفان معاصر مانند «گاستون باشلار»^۱ فرانسوی و «مارtin هایدگر»^۲ آلمانی قرار گرفته و به تبع آن، بحث‌هایی در سایر رشته‌های نیز ایجاد شده است (اسمیت و کرافت، ۲۰۰۶، ص ۱۵). از سویی دیگر، مطالعه ابعاد «فرهنگ خانه» در حوزه علوم اجتماعی و فرهنگی نقش بسیار مهمی در «سبک زندگی» انسان و زندگی روزمره آن دارد. این پدیده دارای ابعاد معنوی و مادی در ساختار فرهنگ هر جامعه‌ای می‌شود. «خانه» پدیده‌ای است که منطبق با کلیت نظام اجتماعی حاکم بر فرهنگ انسانی در هر قوم یا ملتی شکل می‌گیرد؛ در واقع با توجه به مجموعه‌ای از ارزش‌ها، معانی و هنجارهایی که در فرهنگ رایج است؛ همچنین با توجه به سنت و آداب و رسومی که بر ساختار فرهنگ یک قوم، قبیله یا ملت حاکم می‌باشد فرم مادی و معنوی آن در فضای زندگی بوجود می‌آید. مطالعه اجتماعی و فرهنگی خانه از این بعد اهمیت دارد که ما به دنبال این باشیم که بدانیم این خانه با توجه به فرهنگ حاکم بر نظام اجتماعی و عرفی منطقه چگونه ساخته

1.Gaston Bache lard
2. Martin Heidegger

مدیریت شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

۱۶۷

البته نه فضایی عمومی یا نیمه عمومی بلکه فضایی در مقیاس شهری و کاملاً خصوصی. مسکن از منظر «مهندسی عمران»، یک بناست که در ترکیب با ابعاد زیبایی شناسانه و با تدقیق پتانسیل زیستی درونش وجهی معمارانه نیز به خود می‌گیرد. در هر دوره تاریخی، فرم خانه متناسب با شرایطی که انسان در آن قرار داشته، تغییر کرده است. این تحول را می‌توان از روی نمونه‌ها و بقایای موجود خانه‌های اقوام نخستین تا اقوام امروزی مشاهده کرد. لذا، خانه به مثابه یکی از مولفه‌های اساسی زندگی اجتماعی، نقش اساسی در فرهنگ انسانی دارد. این پدیده منطبق با کلیت نظام اجتماعی حاکم بر فرهنگ انسانی در هر قوم یا ملتی شکل می‌گیرد. در واقع با توجه به فرهنگ و ریشه‌هایی که بر ساختار فرهنگ یک جامعه حاکم است، انسان در خانه با آیین‌های بسیاری روبرو می‌شود؛ که باید هریک از این آیین‌ها معناشناصی و مفهوم سازی گردد. از منظر دیگر باید اشاره شود، آنچه که خانه را به عنوان یک وجه فرهنگی و اجتماعی برای ما بالهمیت کرده است؛ این است که این پدیده نقش بسیار موثر و تأثیرگذاری بر شکل دادن هویت فردی و جمعی دارد. در واقع با توجه به اصل جامعیت، خانه جزئی از فرهنگ یک جامعه است که قابل مطالعه است. در این تحقیق تلاش می‌شود تا مفهوم خانه در فرهنگ ایرانی مورد بررسی قرار گرفته و مولفه‌های ماهویتی شکل دهنده به این مفهوم در معیارهای فرهنگی که باید در طراحی معماری مورد توجه قرار گیرد، حاصل شود.

روش تحقیق

این تحقیق ماهیتی «بنیادین» دارد و بر این اساس است که تحلیل محتوایی آن، در مرحله ثانویه است. بر این اساس، روش تحقیق مقاله حاضر،

تقسیم‌بندی «چارلز سندرس پیرس» (۱۸۳۹-۱۹۱۴) در گستره‌ای میان «نماد، آیکن یا نمایه» تعریف نمود.»

در هر حال، بطور عام فضای مسکونی را که انسان‌ها در آن اقامت و زندگی می‌کنند، «خانه» می‌نامند. این فضای مسکونی با دیوارها، کف، سقف و در ورودی اش هویت خانه مسکونی پیدا می‌کند و در مقابل مفهومی «مکان» با «نامکان» بیشتر جلوه‌گر می‌شود^۱. این ساختار «پناهگاه» یا «جان‌پناه» برای انسان را فراهم می‌سازد. خانه معمولاً محل اقامت دائم یا نسبتاً پایدار خانواده است. افراد ممکن است برای کار یا فراغت از خانه خارج شوند اما حداقل برای «خواب» به خانه برمی‌گردند. انسان همواره در طول تاریخ لاجرم از ساختن و داشتن خانه بوده است زیرا اندام انسان بخصوص در سال‌های نخست تولد و طفولیت قادر نیست بدون داشتن جان‌پناه در طبیعت به حیات خود ادامه دهد. از سویی دیگر، مسکن از منظر روان‌کاوی و در فهمی «فرویدی» بدلی بر بطن یا زهدان مادر است؛ محملی که زمانی برای انسان امن و راحت ترین «مکان» یا «جا» بوده است، مسکن در این تفسیر، تصویری ناخودآگاه از مادر است، فضای‌پرکره‌ای، کامل، یکپارچه، خاموش و فاقد هرگونه تلاطم که از آن رانده شده‌ایم و به گمان لاکان پس از سلط امر نمادین و سلط نام پدر در مرحله ادبی، تا ابد جهان پیرامونمان را به دنبال یافت همان آرامش از دست رفته اش در بعدی کالبدی خواهیم جست. مسکن از «منظور شهری» و در رویکردی «زیست‌شناسانه»، سلولی زنده در یک ارگانیسم کاملاً پیچیده است، مسکن باز هم از منظر شهری و البته این بار با بن‌مایه‌های تحلیلی و فضای‌منبنا می‌تواند یک گونه فضا در میان گونه‌های دیگر فضایی باشد،

۲. در رابطه با مفهوم نامکانها باید گفت که امروز تناقض دنیای مدربنیته (برمن، ۱۳۸۳، ص ۴۲) به وضعیت حاد خود نزدیک می‌شود، جهان مدن آز درون خود دارای وجه فربینده و افسون‌زده (چهره‌ای ژاوس‌گونه) است که در تقابل با سلط مکان انسان‌شناختی، وجود نامکانی را به حاشیه‌ها و پیرامون‌ها واپس می‌زند. چرخش و بحران درونی افسون‌زدگی، ساختی از عملکردهای دلالت‌بخش را موروث‌بندی می‌کند که به زعم مارک اوزه، سوپرمدربنیته نامیده می‌شود. نظام‌های معناساز مدربنیته در بازنگشیدن مکان‌های انسان‌شناختی، «هویت‌مند، رابطه‌مند و تاریخی» عمل می‌کنند. فضایی که نتوان این عملکردهای دلالت‌بخش را بر آن صورت‌بندی نمود، «نامکان» نامیده می‌شود (اوزه، ۱۳۸۷، ص ۹۶). در این فضا سوژه به وجودی نالدیشیده در ناخودآگاه اش گسلی می‌شود؛ برخلاف آنچه در نظام مدربنیته همه‌چیز را کامل و همیشه به سوزه‌ها بازنمایی می‌کرده است. از همین رو دوره‌ای برساخته می‌شود که سوپرمدربنیته نامیده می‌شود؛ دوره‌ای که «مولد نامکان‌ها است که خود مکان انسان‌شناختی نیست».

اهمیت و جایگاه فرهنگی سکونت است. به عنوان مثال ترکیباتی که با واژه خانه ساخته شده اند مانند خانه خراب، خانه به دوش، خانه دار، خانه برانداز. ضرب المثل ها، دعاها و نفرین های بسیاری با عطف به مفهوم خانه به کار می رود که نشان می دهد خانه در فرهنگ مردمی نماد آسایش، مکنت و ثروت و در یک کلام خوشبختی است. اقامت، هسته اصلی چگونگی قرار گرفتن افراد در جهان است. مرزهای خانه هنوز مهم ترین علامت گذاری فضایی به لحاظ فرهنگی است و شیوه استادانه خانه داری، در سراسر مراحل زندگی، عمدۀ ترین شرایط مرتب سازی گذشته، حال و آینده فرد را میسر می سازد. یکی از معانی خانه به سلسله ارتباطاتی مربوط است که معمولاً «خانوادگی» نام دارد؛ والدین، برادران و خواهران، همسر و فرزندان، همچنین در درجه دوم افراد با اهمیت دیگر را نیز شامل می شود؛ دوستان، همسایگان و همکاران. بدین ترتیب خانه نه تنها روابط خانواده، جنسیت و نسل، بلکه روابط طبقاتی را نیز شکل می دهد؛ این یک محصول اساسی تلاش انسانی است. خانه اولین محل دست نخورده برای یک باستان‌شناسی جامعه‌پذیری است. سکونت را می توان بیانگر برقراری پیوندی پرمعنا بین انسان و سکونت بیانگر برخود وقوف می باشد که این پیوند از تلاش محیطی مفروض می باشد که مکانی احساس تعلق برای هویت یافتن یعنی به مکانی احساس تعلق داشتن ناشی گردیده است؛ بدین ترتیب، انسان زمانی برخود وقوف می یابد که مسکن گزیده و در نتیجه هستی خود در جهان را ثبت کرده باشد^۱ (نوربری، ۱۳۸۱). سکونت از نظر هایدگر، «فرآیندی است که آدمی در جریان آن "مکان بودن" را تبدیل به خانه می کند و با چهار منبع اصلی تفکر یعنی

«توصیفی و تحلیلی» و «روش استدلال منطقی» است که از «روش اسنادی» و مطالعات کتابخانه‌ای بهره برده است. در راستای نتایج تحقیق به مفهوم پدیدارشناسی سکونت و مفهوم سکونت زیستی در رویکرد پدیدارشناسی اشاره شده و در پایان پارادایم‌های فرهنگی خانه بر اساس نظریه‌های فرهنگی در پیدایش مجتمع‌های زیستی مورد اشاره قرار گرفته است. در ضمن از ابزار گردآوری داده مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای و تکنیک فیش برداری هدفمند برای این منظور استفاده شده که غالب مقاله بر اساس «تحلیل استدلالی» شکل گرفته است.

مبانی نظری مفهوم سکونت

به واسطه زبان فارسی، سکونت، مفهومی دوگانه به ذهن متأدر می سازد؛ «اقامت و آرامش». به عبارتی دست کم در زبان فارسی ساکن شدن علاوه بر مفهوم فیزیکی باز ایستادن از حرکت، معنی آرامش پیدا کردن را نیز می رساند. اصطلاح «آرام و قرار» حاکی از قرابت مفهومی دو جنبه سکونت است. نزدیکترین واژگانی که برای مسکن در زبان فارسی مورد استفاده قرار گرفته و البته هریک به نوعی مفهوم خاص خود را نیز حفظ نموده عبارتند از؛ خانه، کاشانه، سرا، باب، منزل، بیت، اطاق، بنا، دار، کده، خان. صرفنظر از مفاهیم تخصصی هریک از این واژگان، می توان گفت همگی به مکان آرام و قرار یافتن و آسودن اشاره دارند. مکانی که به شکل تقابل دوگانه مقدس- نامقدس، درون- بیرون، خصوصی- عمومی و امن- نامن درک می شود. ترکیباتی که با هریک از این واژگان ساخته و در زبان فارسی به شکل استعارات رایج شده است بیانگر

۲. هایدگر در سخنرانی معروفی به نام «ساختن، سکونت گزیدن و اندیشیدن» در ۱۹۵۱ با استدلال‌هایی زبان‌شناختی، تأکید می کند که «من هستم یعنی من سکونت دارم» و «انسان بودن یعنی همچون میزنهای برو زمین بودن، یعنی سکونت داشتن» (شا، ۱۳۸۹، ص ۳۱) هایدگر اشاره می کند که ساختن، تنها بنا کردن نیست و مفهومی فراتر از آن دارد. او با تکیه بر زبان آلمانی و استدلال‌های زبان‌شناختی، استدلال می کند که «ساختن» تنها وسیله‌ای برای هدف «سکنی گزیدن» نیست بلکه بنا کردن، فی‌نفسه سکنی گزیدن است. او واژه‌المانی باستانی «buan» را مطرح می کند که برای ساختن استفاده می شود و به معنی سکنی گزیدن یعنی باندند در آن جایز هست. سپس چنین نتیجه‌ی گیرید که ما معنای اصلی فعل ساختن، یعنی سکنی گزیدن را از دست داده‌ایم (همان، ص ۳۱)؛ او تأکید دارد که این از دست دادن، فقط در طبع دگرگوئی واژگان زبان نیست بلکه در تجربه زندگی نیز ممین گویی است. منظور هایدگر آنست که در دنیای امروز، ما در جایی کار می کنیم، در جایی تعریج و در جایی هم سکنی داریم به این معنا که تقریباً فعالیتی نداریم در صورتی که سکنی داشتن در معنای امیش این نیست و به نوعی، «بودن» را معنی می دهد. برای نشان دادن بهتر این مسئله، هایدگر، باز به استدلال‌های زبان‌شناختی بازگشته و می گوید همان واژه ساختن، خود تعبیری از واژه «bin» است که «بودن» معنی می دهد.

است که سکنی گزیدن در خانه شهری را میسر می‌سازد. براین اساس می‌توان گفت که زیستن در خانه شهری، بدون «تعلق-به» و «ارجاع-به» عناصر شهری میسر نیست. به بیان هایدگر، واژه قدیمی سکنی گزیدن (bauen) بیان کننده آن است که انسان تا جایی هست که سکنی دارد (هایدگر، ۱۳۸۹، ص ۶) و از آن جایی که «هستی شهری»، بودنی در امتداد تکنیک دارد، این بودن در کل شهر سکنی دارد. بر طبق این گفته، خانه شهری به چهار دیواری شخصی شهروندان بسندن نمی‌کند و تجربه زندگی در کل یا بخش‌هایی از شهر شکل می‌گیرد.^۱

پدیدارشناسی و مفهوم سکونت

روش پدیدارشناسانه هم چنان که از نامش پیداست، «پدیده» را مدنظر دارد. پدیدارشناسی بدون هرگونه قضاوت و ارزش‌گذاری از جانب محقق است. از آنجا که هرچیزی که ظاهر می‌شود و قابل رویت است، «پدیده» است، می‌توان گفت که در عمل قلمرو پدیدارشناسی نامحدود است. به طور کلی اساس پدیدارشناسی، «شک دکارتی» است و برهمنی مبنا شناخت حقیقت را هدف اصلی خود قرار داده، اما در این میان برخی از مفاهیم را بعضاً به صورت التقاطی در نظر گرفته و به همین دلیل شناخت را با ابهام همراه نموده است، در موارد متعددی دو مفهوم «فهم» و «علم» توسط اصحاب مکتب پدیدارشناسی به یک معنا در نظر گرفته شده و ذات متفاوت آن دور از نظر دور نگه داشته است، حال آنکه علم اگرچه می‌تواند از عوارض فهم باشد، اما الزاماً نمی‌توان فهم را نتیجه علم دانست؛ همین التقاط معنایی پدیده‌شناسی را گاهی از روش هرمونتیک دور نموده و هدف و روش آن را دچار ابهام کرده است، با این وجود پدیده‌شناسی هم چنان به عنوان یک روش صحیح هم به لحاظ فلسفی و هم به لحاظ

خدا، خود، آسمان و زمین به برقراری هماهنگی می‌پردازد» (یاراحمدی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۳) به عبارت دیگر، «سکونت از نظر او سقفی را سایبان قرار دادن یا چند مترمربع زمین را زیربا گرفتن نیست» (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۷، ص ۹) و مفهومی فراتر از این است. درواقع، «برقراری پیوندی پرمعنا بین انسان و محیطی مفروض است» (همان، همو، ص ۱۷). در این رویکرد، «خانه، فرضه‌ای دارد که می‌باید با زمین و آسمان به انجام برساند» (همان، ص ۱۵). هایدگر مصیبت واقعی سکونت را کمبود مسکن نمی‌داند و به نوعی شاخص کیفیت را مطرح می‌کند، این که سکونت کردن قادر فکر کردن و بنادردنی مناسب و درخور او شده است. بی‌خانمانی نیز به نظر او، بیش از آنکه نداشتن سقف بالای سر باشد در بیگانگی از تعادل است، تعادل بین امر مادی و معنوی، بین زمین و آسمان. آدمیان مدرن به فراموشی نسبت به چگونگی سکونت دچار گشته‌اند. بدین سبب چگونه در خانه بودن و ساختن را نیز به فراموشی می‌سپارند. اکنون آنان بدون آنکه مکان را تحت سکونت خود درآورند تنها در آن حضور دارند (یاراحمدی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۴). از آن جایی که حرفه‌ها و تحرک فرد در شهر صورت می‌گیرد، شهر جایی برای وطن گزیدن و شدن روزمره فرد است. از این رو اگرچه خانه فضایی برای باشیدن است، شهر به این باشیدن امتداد می‌بخشد و یک نوع تکنیک شدن است. شهر امکان تجربه است. اگر در جامعه مدرن امکان داشتن باغ و بارو سلب شده، جای گلهای، درختان و علوفه آن را عناصر شهری پر می‌کنند. امکان تجربه، همان طور که ارسسطو در ماهیت تکنیک بدان می‌پردازد، خلق شبکه‌ای تکنیکی در شهر است تا شدن از مجرای آن صورت گیرد و این تکنیک است که وجود انسان را امتداد بودن می‌بخشد. این تقسیم کار حرفه‌ای و ارجاعات خانه به جهان شهری

۱. بنابراین، سکونت از نظر هایدگر، «فرآیندی است که آدمی در جریان آن «مکان بودن» را تبدیل به خانه کرده و با چهار منبع اصلی تفکر یعنی خدا، خود، آسمان و زمین به برقراری هماهنگی می‌پردازد» (یاراحمدی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۳)؛ به عبارت دیگر، «سکونت از نظر او سقفی را سایبان قرار دادن یا چند مترمربع زمین را زیربا گرفتن نیست» (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۷، ص ۹) و مفهومی فراتر از این اینست. درواقع، «برقراری پیوندی پرمعنا بین انسان و محیطی مفروض است»، در این رویکرد، «خانه، فرضه‌ای دارد که می‌باید با زمین و آسمان به انجام برساند» (همان، ص ۱۵).

رابطه انسان با فضاء، چیزی جز باشیدن، به معنای گوهرین آن نیست (هایدگر، ۱۳۷۹، صص ۷۶-۷۷). پدیده‌شناسی، گاه مانند تحقیقی ناظر به واقعیت درباره ذوات منطقی یا معانی بهنظر می‌آید، به عنوان روش و مجموعه وسائل برای حصول شناختی است به نحو انصمامی از «هست بودن» بدانسان که آدمی آن را در خود احساس و ادراک می‌کند، و گاه نیز، چنانکه سارتر و مارلوبونتی آن را تعبیر می‌کنند، با «اگریستانسیالیسم» مشتبه می‌شود (ورنو-وال، ۱۳۷۲، ص ۱۳). «بودن»، نیازمند دلیل و نشانه‌ایست که برخی فیلسوفان در جستجویش بوده‌اند و هر یک، بودن خود را در امری جسته‌اند، برخی چون دکارت در «اندیشیدن» و «شک کردن» و برخی چون هایدگر در «سکنی گزیدن» فلسفه هایدگر از جمله فلسفه‌های پدیدارشناسانه است که تفکر درباره مکان را دستور کار خود قرار داده است. پدیدارشناسی، رویکردی برای تدقیق در احوال مردم و دنیای آن‌هاست و به همین‌رو برای اشیاء، موضوع و ماهیتی بیش از سطح ظاهری‌شان قائل است. از این‌منظر، مکان نیز چیزی بیشتر از یک مجموعه منفرد از عناصر است. در چنین قالبی، هایدگر بحث «فضاییت وجود انسان» و «سکونت» را مطرح کرده و معتقد است که ما نمی‌توانیم به انسان‌ها فکر کنیم بدون این‌که آن‌ها را به عنوان موضوعاتی که در جهان جای گرفته‌اند در نظر بگیریم (کرنگ، ۱۳۸۳، ص ۱۵۴). پدیدارشناسی بر وحدت زندگی و مکان تأکید دارد. به زعم نوربرگ شولتز، مکان را نمی‌توان به وسیله‌ی مفاهیم تحلیلی و علمی شرح داد، چرا که علم، امور موجود را در قالب انتزاع‌هایی در می‌آورد که دانش عینی را شکل می‌دهند. آنچه در این میان از بین می‌رود زیست-جهان روزانه است (شولتز، به نقل از شیرازی، ۱۳۸۸، ص ۸). در پدیدارشناسی پدیده مورد مطالعه بر اساس دیدگاه معرفت‌شناختی تفسیری و بر پایه ذهنیت افراد و معنایی که آنان در تجربه زندگی خود از پدیده دارند، بررسی می‌شود؛ چراکه هر فرد با

علمی جهت شناخت حقیقت مطرح است و توسط بزرگان علم و فلسفه مورد استفاده قرار می‌گیرد. پس اگر پدیده شناسی را محضاً موافق با «روش ایده‌تیک» به مثابه علمی شهودی و پیشین لحظه کنیم ماهیت پژوهی‌های آن چیزی جز روش‌سازی ماهیت کلی اگوی استعلایی نیست. به طور کلی، که کلیات تنوعات ممکن و محض اگوی تجربی من، و بنابراین خود همین اگو را به عنوان امکان، دربر می‌گیرد. بنابراین «پدیده شناسی ایده‌تیک»، نگاه‌های کلی را مطالعه می‌کند، که بدون آن من و یا یک من استعلایی به طور کلی «قابل تصور» نخواهد بود؛ و چون هر کلیت ماهوی ارزش یک قانون‌مندی غیرقابل‌قض دارد، پدیده‌شناسی قوانین ماهوی کلی ای را بررسی می‌کند که از پیش معنای ممکن کلیه بیان‌های تجربی درباره امر استعلایی را تعیین می‌کنند (هوسرل، ۱۳۸۱، صص ۱۲۰-۱۲۲). هایدگر، منتقد معماری مدرن است و سکنی گزیدن اصل در نظر او حاصل مرتبط ساختن همین چهار عنصر کلیدی جهان است. از نظر او ذات سکونت این است، زندگی بر روی زمین و زیر آسمان، حفاظت از آنها و دریافت رازشان و نه بهره‌کشی از آنها با استفاده از فناوری، یعنی امری که امروزه دارد اتفاق می‌افتد. در این رابطه مفهوم «پدیدارشناسی» اهمیت دارد که از ریشه یونانی phainein گرفته شده که به معنای نمایش دادن و نشان دادن است و آن را «پدیدارشناسی» ترجمه کرده‌اند (لیوتار، ۱۳۷۵). پدیده‌شناسی از نظر لغوی، عبارت است از مطالعه پدیده‌ها از هر نوع و توصیف آنان با درنظرگرفتن نحوه بروز تجلی آنها، قبل از هرگونه ارزش‌گذاری، تأویل و یا قضاؤت ارزش. این واژه در اصطلاح فلسفی در معنای گوناگونی به کار می‌رود. از نظر هگل، پدیده‌شناس اندیشه، پدیده‌شناسی عبارت است از دانش ایده‌ها، از آغاز تکوین آنان در ادراک حسی تا وصول‌شان به خرد جهانی (ساک لوفسکی، ۱۳۸۴، ص ۵۶). پدیدارشناسی فضاء، رابطه آدمی با مکان‌ها و از راه مکانها با فضاهای نحوه هست‌بودن اوست.



تصویر ۱. کلبه هایدگر جنگل های سیاه؛ گفته می شود که اگر باشlar، فیلسوف House است، هایدگر را باید فیلسوف Home دانست. به نقل از آکسفورد؛ یک ساختمان برای سکونت انسان، به ویژه که شامل یک طبقه همکف و یک چند طبقه فوقانی؛ Home به نقل از آکسفورد؛ جایی که در آن به طور دائم زندگی می کنیم، خصوصاً به عنوان عضوی از خانواده.

مدیریت شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

۱۷۱

چنین است: «فانیان سکونت را به سوی تمامیت ماهیت خود سوق می دهنده؛ و این مشروط بدان است که بر مبنای سکونت کردن بنا کنند و برای سکونت کردن فکر کنند»^۱ (طهوری، ۱۳۸۱). از نظر هایدگر، زیستن یعنی حفظ ذات انسان به عنوان یکی از عناصر چهارگانه‌ای قدیمی: موجودی فانی بر روی "زمین"، زیر "آسمان"، در پیشگاه "خدایان" و در ارتباط با سایر "فانیان". او این چهارگانه را که وحدتی ذاتی با هم دارند "عالם" می‌نامد.

«فناپذیران، سکنی دارند مadam که زمین را رهایی می‌بخشند (نه فقط رهایی از خطر بلکه استثمار نکردن و رها کردنش تا به ذات خودش باشد)... فناپذیران، سکنی می‌گزینند مadam که آسمان را همچون آسمان درمی‌یابند و خدایان را انتظار می‌کشند و منتظر نشانه‌های ورود آنها هستند یعنی خود، خدایان خویش را نمی‌سازند». فناپذیران

توجه به تجربه‌ی خود در زندگی، از این پدیده معنی می‌سازد (بازرگان، ۱۳۸۷، ص ۱۵۶). از نظر هایدگر طرز و طریق بودن انسانها بر روی زمین، سکونت کردنشان است. او در مقاله «ساختن، سکونت گزیدن، اندیشیدن» با ریشه کلمه آلمانی Bauen (ساختن) دلالتهای قدیمی و پهنه مفاهیمی را از نو می‌گشاید تا غذای وجود را بیان کند و سکونت را به بودن با چیزها تعبیر می‌کند: همچنان که در وجود و زمان نیز از سکونت ذات انسان در حقیقت خود وجود بحث می‌کند. او در گفتار خود اصرار می‌ورزد که اندیشیدن و شعر لازمه سکونت است. او سکونت را اساسی ترین ویژگی وجود مطابق آنچه فانیان اند، فرض می‌کند. «در حال حاضر همه از کمبود مسکن سخن می‌گویند؛ اما کسی به مصیبت واقعی سکونت نمی‌اندیشد. بی خانمانی بشر از آن است که کسی بحران واقعی مسکن را به مثابه مصیبت درک نمی‌کند». پاسخ هایدگر در پرسش از راه حل مسئله

۱. آیا صرف جایگیری در یک فضا را می‌توان سکونت یافتن در آن نامید؟ هایدگر مقیم بودن و حضور داشتن در جایی را متفاوت از سکونت داشتن در آن دانسته و تأکید می‌کند که در هر مسکنی، سکونت گزیدن روی نمی‌دهد. بنابراین سکونت، کیفیتی است که انسان تنها از طریق ساختن به آن دست می‌پیدد ولی نه هر ساختنی و نه هر حضوری. او برهمین اساس از دو گونه حضور در فضا یاد می‌کند: اقامت و سکونت. اقامت، هر دوی این‌ها گرچه نوعی جای گرفتن در فضا هستند ولی هایدگر معتقد است که تفاوتی بین‌دین بین آن‌ها وجود دارد. اقامت، زمانی اتفاق می‌افتد که انسان در فضاهای دیگری چون محل کار قرار دارد. خود او از مثال راننده کامیون در بزرگراه یا سرمهندس در نیروگاه استفاده می‌کند. با این حال او مفهوم سکونت را به عنوان مفهومی عام برای هر نوع فضای مسکونی به کار نمی‌برد بلکه، نوع و کیفیت خاصی از سکونت را مدنظر دارد. او اشاره می‌کند که در این کمبود مسکن امروزی، برای خیلی‌ها داشتن یک فضای مسکونی آرامش‌بخش است ولی خود او با تردید به این مسئله نگاه می‌کند که در هر تیپ مسکنی، سکنی گزیدن روی دهد. او باز در این جا از استدلال‌های زبان‌شناسانه استفاده کرده و نشان می‌دهد که منظور از سکونت، «محافظت کردن» است که برای آن نیز دو معنا می‌توان متصور شد: جلوگیری از بروز آسیب و نیز رها کردن و به ذات خویش واگذار کردن پدیده‌ها و خانه درواقع، حصاری است که انسان برای آزادیش می‌سازد.

سکنی می‌گزینند مادام را ذات خاص خود را که توانایی شان بر مردن است درک کنند» (شار، ۱۳۸۹، ص ۳۵ - ۳۶).

هایدگر با توجه دادن به بعد فرهنگی سکونت و منوط دانستن «بودن» انسان به سکنی گزیدن، سکونت را ساختن یک بنا و اقامت در آن نمی‌داند.

به نظر او سکونت در نتیجه‌ی برقراری تعادل میان چهار عنصر خود، خدا، زمین و آسمان حاصل می‌شود. (غزنویان، ص ۲۲). اموس راپاپورت میل به

اسکان را از ویژگی‌های زیربنایی رفتار انسان می‌داند و حتی درباره سکونت گاههای نخستین، قائل به کارکردی نه صرفاً سرپناهی بلکه بعدی فرهنگی است (راپاپورت، ۱۳۸۲، ص ۶۴)؛ به عبارتی مسکن تنها یک ساختار نیست بلکه نهادی است که برای پاسخگویی به مجموعه‌ای پچیده از اهداف ایجاد می‌شود. از سوی دیگر، مسکن پدیده‌ای اجتماعی است و انتظام و نوع فضاهای همچنین فرم ظاهری آن از عوامل فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تأثیر می‌پذیرد. هدف اصلی مسکن به وجود آوردن محیطی سازگار و منطبق بر روش زندگی انسان است.

علاوه بر تأمین نیازهای فردی، مسکن باید قادر به برآورده ساختن نیازهای اجتماعی انسان نیز باشد^۱

(پوردیهیمی، ۱۳۷۸، ص ۱۴).

از سویی دیگر، در شرایطی که زندگی بشر هر روز بیشتر و بیشتر در مادی‌گرایی فرو می‌رود، (سکونت) نیز از مفهوم کیفی خود دور می‌شود. زمانی در هویت‌یابی و تعلقات مکانی ساکنین، مفهوم سکونت و انواع سکونت‌گاهها، عامل قابل توجهی بود ولی کم‌کم اهمیت کیفی و غیرمادی خود را از دست داد. به قولی سکونت چیزی جز داشتن سقفی بالای سر و چند متر زمینی زیر پا نیست. این تعریف نشان‌دهنده دور شدن از کیفیت و مطلوبیت فضاهای

سکونتی و توجه صرف بر بعد مادی سکونت است. برای دانستن تعریف مسکن ابتدا لازم است که معنی واژه سکونت را بدانیم. اولین مفهومی که بعد از شنیدن کلمه سکونت در ذهن انسان نقش می‌گیرد، ساکن شدن و اتراق کردن در یک مکان است. «کریستین نوربرگ شولتز» روش‌های سکونت را به چهار شیوه تقسیم می‌کند:

۱. سکونت به صورت طبیعی؛
۲. سکونت مجتمع؛
۳. سکونت عمومی؛
۴. سکونت خصوصی.

سکونت طبیعی اولین بار در آبادی شکل گرفت. آبادی؛ محلی است که محیط طبیعی مفروضی را در برگیرد. در نتیجه؛ آبادی، صحنه رخداد سکونت طبیعی است. با توجه به تمایل انسان برای زندگی اجتماعی، سکونت‌گاههای جمعی شکل گرفتند. فضاهای شهری، صحنه ملاقات و دیدار است، جایی است که انسان‌ها در آن مصنوعات، اندیشه‌ها و احساسات خود را با یکدیگر مبادله می‌کنند. بدین صورت؛ سکونت مجتمع شکل گرفت. پس از شکل‌گیری سکونت‌گاههای مجتمع، چارچوب‌های توافق بین انسان‌ها به وجود آمدند

توافق؛ بیان کننده ارزش‌ها و منافع مشترک است و امکان عضویت در گروههای اجتماعی را ایجاد می‌کند. از ملزومات توافقات اجتماعی، وجود فضاهای دیدار و مشترک بین اعضای اجتماع است. این فضاهای مکان‌های عمومی هستند که ارزش‌های مشترک در آنها نگهداری می‌شوند. سکونت عمومی، پس از توافق اجتماعی و ایجاد مکان‌های عمومی معنی پیدا می‌کند. جنبه دیگر سکونت، خلوت فرد است که یکی از ابزارهای شکل‌گیری و پرورش هویت فرد است. این شیوه سکونت را می‌توان با

۱. در این رابطه جالب است ذکر شود که هایدگر، منتقد معماری مدرن است و سکنی گزیدن اصلی در نظر او حاصل مرتبط ساختن همین چهار عنصر کلیدی جهان است. از نظر او ذات سکونت اینست، زندگی بر روی زمین و زیر آسمان، حفاظت از آن‌ها و دریافت رازشان و نه بهره‌کشی از آن‌ها با استفاده از تکنولوژی، یعنی امری که امروزه دارد اتفاق می‌افتد. بنابراین او مصیبت واقعی سکونت را کمبود مسکن ندانسته و به نوعی شاخص کیفیت را مطرح می‌کند، این که سکونت کردن فاقد فکر کردن و بتاکردن مناسب و درخور او شده است. بی‌خانمانی نیز به نظر او بیش از آن که نداشتن سقف بالای سر باشد بیگانگی از تعادل است، تعادل بین امر مادی و معنوی، بین زمین و آسمان. او می‌گوید: «آدمیان مدرن به فراموشی نسبت به چگونگی سکونت دچار گشته‌اند. بدین سبب چگونه در خانه بودن و ساختن را نیز به فراموشی می‌سپارند. اکنون آنان بدون آن که مکان را تحت سکونت خود در آورند تنها در آن حضور دارند» (پاراحمدی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۴).

مدیریت شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

۱۷۳

شهری، اشاره‌ای مختصر شده^۱ و سپس با بررسی ضمنی، اشاره‌ای به مفهوم فرهنگ‌گرایی، و به نظریات فرهنگ‌گرایانه در معماری و شهرسازی شده، و در انتهای منشاء تحولات فرهنگی در معماری و شهر اشاره می‌شود. در خصوص رویکردهای نظری به معنای محیط و خانه باید گفت که، سازندگان خانه‌ها به دو دسته قابل تقسیم هستند: بساز و بفروش‌ها و کارشناسان.

۱. الگوی حاکم بر رفتار گروه اول بیش از آنکه برگرفته از اقلیم، علم و فرهنگ باشد تحت تأثیر اقتصاد و قواعد آن است. بر همین اساس، سرعت ساخت‌وساز و صرفه اقتصادی، ارزش‌های کلیدی هستند که پرداختن به بسیاری از ملاحظات دیگر را غیرضروری می‌دانند.

۲. در مورد گروه دوم نیز سنت ترجمه متون دانشگاهی اغلب فرست چندانی به مهندسان ایرانی، برای شناخت مدل‌ها و قابلیت‌های فرهنگ بومی و خلاقیت در راستای آنها را نمی‌دهد، ضمن آنکه خود این گروه نیز درگیر محدودیت‌های اقتصادی و بازار هستند؛ بنابراین، در خروجی کار این گروه نیز اثری از مطالعه ارزش‌ها و هنجارها و انتظارات ساکنان و لحاظ کردنشان در فرآیند اجرا دیده نمی‌شود.

این موضوع البته محدود به ایران و شرایط امروز آن نمی‌شود و مسئله‌ای شناخته شده در بین معماران و مهندسان در سطح جهانی است. نارضایتی کارگران از سکونت در خانه‌هایی با سقف‌های مسطح و نه شیروانی که توسط لوکوبوزیه و با استدلال حذف فضاهای زاید ساخته شده بود، مثالی بسیار شناخته شده در این حوزه است. شاید شکل‌گیری شاخه «انسان‌شناسی فضای خانگی»^۲ را بتوان اعتراضی به همین بی‌توجهی عمومی نسبت به

توجه به فعالیت‌هایی که باید از دخالت دیگران دور نگه داشته شوند، سکونت خصوصی نامید. به طور کلی؛ آبادی، فضاهای شهری، فضاهای و نهادهای عمومی و خانه همراه یکدیگر، محیط کل یا محل سکونت (جایی که در آن سکونت به صورت طبیعی، مجتمع، عمومی و خصوصی شکل می‌گیرد) را به وجود می‌آورند. سکونت؛ بیانگر برقراری پیوندی پرمکان بین انسان و محیطی مفروض است. مفهوم مسکن؛ علاوه بر مکان فیزیکی، کل محیط مسکونی را نیز در بر می‌گیرد که شامل تمامی خدمات و تسهیلات ضروری مورد نیاز برای بهتر زیستن خانواده و طرح‌های اشتغال، آموزش و بهداشت افراد است. «فناپذیران، سکنی دارند مadam که زمین را رهایی می‌بخشند (نه فقط رهایی از خطر بلکه استثمار نکردن و رها کردنش تا به ذات خودش باشد)... فناپذیران، سکنی می‌گزینند مادام که آسمان را همچون آسمان درمی‌باشد و خدایان را انتظار می‌کشند و منتظر نشانه‌های ورود آن‌ها هستند یعنی خود، خدایان خویش را نمی‌سازند... فناپذیران سکنی می‌گزینند مادام را ذات خاص خود را که توانایی‌شان بر مردن است درک کنند»^۳.

رویکرد نظری به مفهوم فضا

«معناداربودن محیط» و تأثیری که محیط از طریق حواس بر ذهن انسان می‌نهد، و بالنتیجه معنایی که از تماس با محیط و با قرار گرفتن انسان در فضا به او القاء و یا به ذهن متبار می‌شود و نهایتاً «تحولات فرهنگی و رفتاری ناشی از تأثیرات محیط»، موضوعاتی هستند که نه تنها از طریق استدلال منطقی بلکه با روش‌های تجربی نیز به اثبات رسیده‌اند (نقی زاده، ۱۳۸۱، ص ۶۶). در ادامه ابتدا به رویکردهای معاصر به معماری و فضاهای

۱. در زمینه نگاه به فضاهای شهری معاصر و منجمله مسکن، برخی صاحبنظران فضاهای معاصر را با توجه به تضاد ویژگی‌هایشان با جهان‌های سنتی، نامکان می‌خوانند. نامکان‌ها حاصل همان وضعیتی هستند که آن را سوپرمدرن می‌نامند. افراط در سه عنصر ۱. زمان، ۲. فضا و ۳. فردیت^۴ باعث می‌شود کشت رخدادها نگذارد فرد به گذشته نزدیک خود معا بدهد، و در این وضعیت همه‌چیز در تغییر است، البته این به آن معنا نیست که نمی‌توان هویتی برای این فضاهای در نظر گرفت، نویسنده نشان می‌دهد همه این فضاهای در عین حال که «مکان» هستند، «نامکان» نیز هستند؛ در عین حال که فرد ممکن است در این فضاهای دچار سرگششی شود، می‌تواند هر لحظه تعريف جدید از خود ارائه دهد که این مسئله هم می‌تواند مثبت باشد و هم منفی. به بیان دیگر فضاهای جدید به آین معنا نیستند که دنیای امروز از معنا تهی است و یا معانی کمی دارد یا کمتر از آنچه در گذشته داشته است، خواهد داشت. ما یک نیاز روزانه صریح و آشکار برای معنا داریم به دنیا احساس می‌کنیم، در واقع این رویه احساس نیاز با معنا است که سعی می‌کنند خوانتده را به آن ارجاع دهد و نه تصویر و تقلیل تاریخی معنا که پس امده‌اند ها از فقدان آن با تأسف و تقدس یاد می‌کنند.

موضوع بسیاری از پژوهش‌های معاصر است.^۳

۳. «رویکرد اقلیمی- محیطی»: با وجود اینکه توجه به آسایش فیزیکی کاربران در فضاهای بسته داخلی از دهه ۷۰ میلادی با افزایش قیمت حاملهای انرژی در جهان به شدت مورد توجه بوده است، تامین شرایط بهینه آسایشی مردم در فضاهای باز کمتر مورد پژوهش قرار گرفته است. رویکرد اقلیمی- محیطی به بررسی شرایط مناسب محیط مانند نور، تابش، سایه و جریان هوا بر راحتی کاربران فضاهای باز خارجی و عمومی شهر می‌پردازد. نقش شرایط مطلوب محیطی بر استفاده از امکانات فیزیکی در پژوهش‌های معاصر تأثید شده است.^۴

۴. «رویکرد برنامه‌ریزی- مدیریتی»: در طول سالها برنامه‌ریزی در زمینه فضای باز دو رویکرد کلان قابل شناسایی هستند. رویکرد نخست که بیشتر مورد توجه برنامه‌ریزان و جغرافیدانان است متکی بر تامین نیازهای انسانی مانند تفریح، تسهیلات رفاهی و کیفیتهای محیطی است. رویکرد دوم که حاصل نگاه اکولوژیستها و مردم کاران منظر است بر حفاظت از منظر موجود و منابع طبیعی کنونی تاکید دارد. مدلها و روشهای برنامه‌ریزی متعددی تا کنون مورد استفاده بوده است. تهیه استانداردهای فیزیکی، سرانه‌ها و بررسی سیستمهای سبز^۵ و شیوه تحقق آنها در طرح‌های توسعه شهری و مدلها توزیع فضاهای باز در گستره شهر و همچنین برنامه‌ریزی و مدیریت سیستم گستردۀ فضای باز در مناظر طبیعی روستایی نیز از موضوعات مورد توجه در این پژوهشها است.^۶

خانه دانست، فضایی که نقش و تأثیرش بر سلامت و جامعه‌پذیری افراد غیرقابل کتمان است. انواع «رویکردهای نظری به مطالعه و مداخله در فضاهای شهری» در دوران معاصر عبارتند از:

۱. «رویکرد حافظتی- زیست محیطی»: توجه به مسائل اکولوژیکی در فضاهای باز شهری که نخستین بار در کارهای معماران منظر قرن ۱۹ و ۲۰ ماند ^۷، محدودیت، الیوت و گدش مطرح شد هم‌اکنون با توجه به رشد بی‌رویه شهرها که پیامدهای گسترده‌ای بر حیات حیوانات و اجتماعات انسانی دارد به موضوع مهمی در پژوهش‌های معاصر تبدیل شده است. رویکردهای اکولوژیکی به فضاهای باز شهری بویژه پارکها بر تنوع پوشش‌های گیاهی متکی است و به مدل‌های انعطاف‌پذیر توجه دارد. محدودیت قابلیت تغییرپذیری متناسب با چرخه طبیعی رشد با توجه به اندازه کوچک پارک‌های شهری، توجه به موضوعات جدیدتری مانند کانال‌های آب، نهرها و خطوط راه آهن را سبب شده است.^۸

۲. «رویکرد بهداشتی- سلامتی»: فضاهای سبز باز در مجاورت محله‌ها (مانند پارکها، باغهای عمومی، زمینهای بازی و دهکده‌های سبز) می‌توانند امکان پیاده‌روی سالم‌دان و فعالیتهای فیزیکی کودکان و جوانان را فراهم آورند. شواهد در حال افزایش فراوانی نقش ثابت محیط را بر میزان فعالیتهای فیزیکی تأیید می‌کنند. بررسی عوامل تاثیرگذار مانند فاصله، جذابیت و اندازه فضاهای باز شهری در افزایش پیاده‌روی مردم و نیز تاثیر ویژگی‌های فضاهای باز محله بر میزان پیاده‌روی سالم‌دان،

مدیریت شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

۱۷۴

۲. انسان‌شناسی فضای خانگی یکی از حوزه‌های جدید انسان‌شناسی فرهنگی است که توجه خود را به خانه‌های عموم مردم و ارتباط آنها با فرهنگ و نیازهای ساکنانشان معطوف می‌سازد؛ جدید بودن مطالعات انسان‌شناسی فضای خانگی باعث شده که هنوز این حوزه، مفاهیم و نظریات خاص خود را تداشته باشد، به همین جهت، استفاده از ابزارهای نظری موردنیاز است. یکی از این حوزه‌های نزدیک، مطالعات شهری است که از غنا و گستره قابل توجهی برخوردار است. «محیط‌های پاسخ‌ده» یکی از مفاهیم نظری رشته طراحی شهری است که گرچه به منظور تحلیل فضای عمومی زندگی انسان‌ها تدوین شده ولی تاحدود زیادی قابلیت پیاده‌سازی در مورد فضای خانگی را نیز داراست. این نظریه، در کتابی به همین نام معرفی شده، کتابی که توسط «ای بن بتلی»، «آلن الک»، «پال مورین»، «سومک گلین» و «گراهام اسمیت» در سال ۱۹۶۵ نوشته و حدود نیم قرن بعد، یعنی در سال ۱۳۸۶ توسط مصطفی بهزادفر ترجمه و توسط انتشارات دانشگاه علم و صنعت، روانه بازار کتاب فارسی شده است. نظریه «محیط‌های پاسخ‌ده»، بر کیفیت محیط‌های شهری متمنزک بوده و سعی دارد از خلال مفهوم پاسخ‌دهندگی، به تحلیل و طراحی بهتر آنها پردازد. در این کتاب، محیط پاسخ‌ده، «مکانی خوب برای مردم» توصیف شده و با هفت شاخص در ارتباط قرار گرفته است.

3. Bowman et al, 2009; klaiber & Phaneuf, 2010; Anderson & west, 2006

4. Hillsdon et al, 2005; Sugiyama & Thompson, Jackson, 2008; 2003

5. Walton et al, 2007

6. Hobden et al, 2004; Lichtenberg et al, 2007

7. Neema & Ohgai, 2010; Banzhaf, 2010

خاستگاه فرهنگی مفهوم خانه

علت این همه تنوع در محیط‌های ساخته شده توسط انسان‌ها چیست؟ گذشته از مسئله منشاء نظم، فرآیند و چگونگی ایجاد و اعمال آن نیز برای این اندیشمند حوزه فضا و سوسه‌انگیز است. به همین جهت هم بخشی از این مجلد خود را به توضیح مکانیزم‌های ایجاد نظم اختصاص می‌دهد. راپورت می‌گوید محیط‌زیست حاصل ترکیب اتفاقی مردم و اشیاء نیست و نظم آن نیز چیزی بیش از نظم فضایی است، نظمی که اغلب تنها نظم قابل مشاهده به حساب می‌آید؛ ولی در اصل، نظم‌دهی به یک شهر، منظم کردن چهار عامل است:

۱. **فضا**: تعابیر مختلفی از آن وجود دارد ولی عموماً طراحان، کار نظم‌دهی به آن را انجام می‌دهند.
۲. **مفهوم**: تفکیک نظم فضایی و نظم مفاهیم از هم، اغلب تنها به صورت ذهنی امکان‌پذیر است چرا که در نظام سنتی، این دو عموماً بر هم منطبق هستند ولی امروزه کمتر شاهد این انطباق هستیم. مثلاً چراغ‌های نئون، تابلوها و پیام‌های کلامی و مصور در شهر لاس‌وگاس می‌تواند بیانگر مفاهیم مستقل از نظم فضایی خود شهر باشد. مفاهیم عموماً از طریق فرم، جنس و اجزاء کالبدی محیط درک می‌شوند.

۳. **ارتباط**: منظور از آن، تنظیم رابطه مردم و سایر مردم، عناصر و مردم و نیز عناصر و سایر عناصر است.

۴. **زمان**: شهر می‌تواند یکی از مدل‌های آگاهانه نظم‌دهی به زمان را پذیرنده: زمان طولی، زمان دورانی و بازگشته، آینده‌گرایی یا گذشته‌گرایی. همچنین نظم زمانی بیشتر با دو مفهوم سرعت و نظم سنجیده می‌شود. منظور از سرعت، تعداد وقایع در یک واحد زمان است و منظور از نظم نیز توزیع فعالیتها در طول زمان. اهمیت زمان در

نظم‌بخشی به محیط به حدی است که گاه ممکن است گروههایی با نظم‌های زمانی مختلف، علی‌رغم حضور در یک فضای واحد، هرگز یکدیگر را نبینند. راپورت در خوانش اشاره‌ها و نشانه‌های فرهنگی محیطی بر چند نکته اساسی انگشت می‌گذارد: ۱. اول آن که تفسیر این نمادها وابسته به زمینه و متن‌شان است، و

۲. دوم این که فهم و تفسیر آن‌ها به صورت تکی امکان‌پذیر نبوده و باید در یک نظام و به صورت دسته‌جمعی (یعنی مجموعه نمادها در کنار هم) تحلیل شود. راپورت در این رابطه می‌گوید: «برای رساندن پیام، یک اشاره به تنها یک کفایت نمی‌کند بلکه باید تعدادی اشاره با هم و در سازگاری با هم عمل کنند تا ارتباط بهتر برقرار شود.» (۱۳۸۴، ص ۱۵۷)

۳. سوم، نقش دوگانه‌ها و استخراج متضادها در درک معانی است، چرا که او معتقد است معماری، تجسد ذهن انسان است و شیوه سازماندهی فضای برگرفته از شیوه‌ای که بر اساس آن، ذهن، جهان را مقوله‌بندی و منظم می‌کند.

معماری خانه و پارادایم فرهنگ‌گرایی^۱ رویکرد انسان‌شناسی شناختی، معتقد است فرهنگ را بیش از مادیات و بخش‌های عینی آن باید در تصاویر ذهنی و عواطف و احساسات افراد جستجو کرد؛ چراکه همین بخش‌ها، شکل‌دهنده اجزاء کالبدی و ملموس هر جامعه هستند. برهمین اساس، این رویکرد، محتوای شناخت مردم را مورد بررسی قرار داده و بر نحوه نگاه کردن و درک آن‌ها از محیط پیرامونی شان متمرکز می‌شود. «فرهنگ» را به معنای عام کلمه به معنای پیشرفت‌های معنوی و ژرفای فکری یک قوم، قبیله یا ملت در طول تاریخ و مجموعه‌ای از ارزش‌ها، هنگارها، آداب و رسوم، مذهب، سنت، زبان، ادبیات، قوانین اجتماعی، هنر

۱. رویکردهای نظری مطالعات فرهنگی، مفهوم خانه را مورد بررسی قرار داده و ویژگی‌های مفهوم خانه را از ذهن افراد استخراج نماید. این موضوع در رویکرد انسان‌شناسی شناختی، از طریق «تحلیل ویژگی‌ها» صورت می‌گیرد، روشی که براساس آن «ابدا موضع یا پدیده‌ای به عنوان اصل تعیین می‌شود و براساس آن اصل و با توجه به ویژگی‌های متفاوتی که در اجزای آن بافت می‌شود تقسیم‌بندی آغاز می‌گردد و تا جایی پیش می‌رود که دیگر امکان تقسیم وجود نداشته باشد. به این ترتیب، یک پارادایم معنای ساخته می‌شود» (فکوهی، ۱۳۸۱، ص ۲۴۴-۲۴۳).

مفهوم خانه در یک گروه یا قوم و ملت را تعریف و تعیین می کند.» اینکه خانه را چگونه بسازیم، از چه مصالحی و موادی بهره بگیریم، چه نمادها و نشانه هایی در آن بکار ببریم، درباره آن چه احساس و تلقی داشته باشیم، چه کارهای و فعالیت هایی در آن انجام بدھیم یا انجام آنها در خانه را ممنوع کنیم، چگونه خانه خود را توصیف و ترسیم نماییم، چه کسانی را در خانه ببریم و از ورود چه کسانی اجتناب کنیم، خانه را مقدس یا امری عرفی بدانیم، چه نسبتی بین خانه و سایر ابعاد زندگی اجتماعی برقرار سازیم، چه آیین هایی را درون خانه و کدام را بیرون آن بجا آوریم و تمام اینها بواسطه «فرهنگ خانه» در هرجامعه پاسخ داده می شود. و فرهنگ خانه زیر مجموعه ای از کلیت فرهنگ جامعه است. از اینروست که هر جامعه ایی فرهنگ خاص خود را دارد، فرهنگی که متناسب تاریخ و جغرافیا و تجربه های یک ملت و قوم شکل می گیرد و با تغییر فرهنگ و شرایط اجتماعی، فرهنگ خانه نیز تغییر می کند. و از اینروست که دوره های مختلف تاریخی، فرهنگ های خانه مختلف را بوجود آورده و همچنان بوجود خواهد آورد.

گرچه تعاریف متفاوتی از «فرهنگ گرایی» وجود دارد^۱، در اینجا به چند تعریف از صاحب نظران این رشته و به تحلیل این دیدگاهها پرداخته می شود. «پارخ» یکی از صاحب نظران چند فرهنگی، «فرهنگ گرایی» را ناظر بر هرگونه تفاوت و هویت نمی داند بلکه آن دسته از تفاوت ها و هویت ها را شامل می شود که ریشه در فرهنگ- به معنی مجموعه عقاید و اقداماتی که گروه ها و مردم خویش فهمی، جهان فهمی و زندگی فردی و جمعی خود را با انها سازمان می دهند- دارد. این تنوع فرهنگی در یک نظام معنایی و مشترک و تاریخی

و معماري، ابزار و اشیاء مربوط به یک ملت یا قوم می دانند (خاکپور و شیخ مهدی، ۱۳۹۰، ص ۲۳۱). «رایاپورت» برای رابطه «فرهنگ و محیط»، مفهوم فرهنگ را تجزیه می کند. در قدم نخست فرهنگ را نوعی جهان بینی قلمداد می کند. جهان بینی نگرش اعضای یک فرهنگ خاص در یک جامعه به تمام موضوعات مرتبط به هستی شناسی است. ارزشها، در برگیرنده مجموعه ای از ایده آله ها و آرمان هاست که هنجرها و قوانینی را شامل می شود. نوعی روش زندگی را شکل می دهد که کلیه فعالیت ها بر اساس آن تنظیم می شود. به عبارت دیگر، کیفیت انتظام بخشی محیط مصنوع تابع ارزش ها و هنجرهای فرهنگی است، به نحوی که بیشترین همخوانی را با مدل آرمانی آن فرهنگ داشته باشد. در واقع آنچه انسان می سازد از بنای یک خانه گرفته تا یک شهر، تجسمی از آرمان ها و ایده آله ای فرهنگی است. به نظر رایاپورت فرهنگ به «مجموعه ارزش ها و عقاید مردمی که ایده آله آها و آرمان های آنها در یک جهان بینی شکل گرفته است» اطلاق می شود. بر اساس این اصول و قواعد است که مجتمع های زیستی در عین ساخته شدن به دست افراد مختلف به صورت یک «تمامیت با هویت» در می آیند و قابلیت تمیز از دیگر نمونه ها را پیدا می کنند (رایاپورت، ۱۳۶۶، ص ۱۷). خانه مقوله ای از جنس فرهنگ است و نه طبیعت و غریزه. به زبان کارکرد گرایانه و با منطق مالینوسکی، خانه نوعی «تیاز زیستی» است که «فرهنگ خانه» برای پاسخگویی به این نیاز شکل گرفته است و در کلیت نظام اجتماعی و فرهنگ انسانی ادغام و سازگار شده است.

«فرهنگ خانه از منظر انسان شناختی» «مجموعه ارزش ها و معانی است که چیستی و چگونگی

۱. «والرشتاین» در مقاله ای تحت عنوان «فرهنگ و میدان جنگ یدئولوژیکی نظام جدید جهانی» که در سال ۱۹۹۹ منتشر کرد، فرهنگ را گسترده ترین مفهوم در علوم اجتماعی بیان کرد. از نظر او لغت فرهنگ طیف و سیعی از معانی را شامل می شود و شاید بتوان گفت منبع خیلی از مشکلات هم می باشد. از نظر او بر طبق دیدگاه انسان شناسان می توان گفت همه افراد دارای یک سری خصیصه ها و ویژگی های مشترک می باشند، برخی از افراد دارای خصیصه های مشترکی با برخی دیگر از افراد می باشند و همه افراد، یک سری خصیصه ها و ویژگی های را دارای می باشند که با خصیصه های هیچ کس یکسان نیست. می توان یک مدل را ارائه نمود که دارای سه وجه می باشد: «۱. ویژگی های عام که همه افراد واحد آن می باشند؛ ۲. مجموعه ای از ویژگی ها که باعث می شود شخص عضو یک گروه تعریف بشود (به خاطر داشتن یک سری ویژگی های مشترک با اعضای آن گروه)؛ ۳. ویژگی هایی که مختص خود فرد می باشد.»

ریشه دارد. بنابراین وی چندفرهنگ گرایی راهی به تنوع فرهنگی یا تفاوت های مبتنی بر فرهنگ و نه هر تفاوتی قلمداد کرده است. لذا وی تنوع فرهنگی در جوامع مدرن را بر پایه سه نوع تنوع تشریح کرده است:

۱- «**تنوع نگرشی**»: زمانی که برخی اعضای جامعه نسبت به اصول و ارزش های فرهنگ حاکم به شدت منتقد بوده و در صدد ارزش های دیگری را جایگزین آن نمایند؛ و

۲- «**تنوع خرد فرهنگی**»: که اعضای چنین فرهنگی ضمن اشتراک ارزشی و معنایی با فرهنگ مسلط در تلاشند تا در چهارچوب همان «فرهنگ فضایی»، فضایی برای سبک زندگی متفاوت یا ساختار خانوادگی نامتعارف ارائه کنند؛

۳- «**تنوع انجمنی یا جامعه ای**»: شامل گروه هایی در جوامع مدرن توان با نوعی خودآگاهی و اجتماعات کم و بیش سازمان یافته است که بر طبق سیستم اعتقادی و عمل خاص خود زیست می کنند.

به نظر برخی فرهنگ گرایی با تمرکز بر مقوله فرهنگ، هم به شیوه های روابط متقابل و تعامل فراملی بین فرهنگ های دو یا چند کشور و هم به طور خاص به هویت های چندگانه و متکثر در درون مرزهای یک ملت واحد دلالت دارد؛ لذا با ابتنای تعریف خود بر رابطه حوزه عمومی و خصوصی معتقدند که چندفرهنگ گرایی در جامعه ای متضمن برای فرست ایجاد می شود؛ جامعه ای که در حوزه عمومی بسیط و یکپارچه، اما در موضوعات و مسائل خصوصی و جامعه ای متنوع می باشد. بنابراین می توان گفت در مجموع فرهنگ-گرایی مبارزه برای فرهنگی- هویتی و نسبت آن با هویت جامعه ای و حقوق اقلیتها و سیاستگذاری عمومی است. اما مسئله مهم دیگر در خصوص فرهنگ گرایی منشا و منبع آن است. برخی معتقدند که سه عامل در پیدایی چندفرهنگ گرایی دخیل بوده است: مهاجرت بین المللی بعد از جنگ جهانی دوم به کشورهای

غربی و در پی آن تغییر ترکیب انسانی این جوامع، فرایند جهانی شدن و اهمیت یابی عنصر فرهنگ از دهه ۷۰ به بعد و رواج مکاتب نوین فکری همانند جامعه گرایی و رهیافت های متعدد آن به شمار می روند. علاوه بر اینها، راپاپورت در مقاله ای با عنوان «تأملاتی بیشتر بر فرهنگ و محیط»، ترجمه زهرا غزنویان چنین اشاره می کند: نقش فرهنگ در محیط های غیر مسکونی احتمالاً می تواند با تغییر مقیاس، تغییر کند؛ به عنوان مثال، ساختمان های اداری ممکن است نتوانند مشخصاً فرهنگی باشند، فضای داخلی، سازمان دهی محیط ها، عبارات سلسه های مراتبی، عبارات موقعیتی و به همین ترتیب بقیه بخش ها ممکن است متفاوت از فرهنگ باشند. در ادامه مقوله فرهنگ و شکلگیری فضاهای شهری به اختصار مورد اشاره قرار می گیرد.

نظریه های فرهنگ گرایی در معماری و فضای شهری در ابسطه با مطالعات فرهنگی در باب مسکن و خانه باید به موارد زیر اشاره داشت:

۱. پرچمدار «**مطالعات مسکن**» با رویکرد فرهنگی، راپاپورت است. این دسته از مطالعات در پی تحلیل فرهنگی رابطه میان خانه (مسکن- سکونتگاه) و هویت هستند. در این تیپ از مطالعات بر ابهام مفهوم خانه تأکید می شود؛ چراکه این مفهوم هم به سکونتگاه واقعی اشاره دارد و هم به خانه آرمانی.
۲. دسته دوم که سنتی دیرینه در مطالعات مسکن به شمار می رود، ریشه در فلسفه و جغرافیا دارد. در این دسته مطالعات که «پدیدارشناسی هوسرل» جایگاه ویژه ای در آن دارد، بر تجربه سوزه محور و ادراکات ذهنی فرد از جهان هستی خود تأکید می شود. به نظر هایدگر دیگر نظریه پرداز مطرح در پدیدارشناسی، سکونت فرآیند تبدیل یک مکان به خانه تعریف می شود. نوربرگ شولتز در همین راستا مفهوم «روح مکان» و رلف مفهوم «حس مکان» را مطرح می کند. در این سنت مطالعاتی، رابطه میان هویت و مسکن بیش از آنکه به عنوان یک ساختار مطرح شود یک فرآیند در نظر گرفته می شود و

مدیریت شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

۱۷۷

به معنای مردم عادی برتری دارد که راپاپورت، این مسئله را زیر سوال می‌برد و تاکید می‌کند که اصالت، با معنای استفاده‌کنندگان است.

میل انسان برای «شکل دادن به محیط زیست» خود از کجا نشات می‌گیرد و علت آن چیست؟ راپاپورت در پاسخ به این سوال، رویکردی ساختارگرایانه اتخاذ کرده و آن را به «ویژگی‌های ذهن بشر» ربط می‌دهد. این که بشر دوست دارد با طبقه‌بندی، جهان بی‌نظم را برای خود منظم کند و ساخت مجتمع‌های زیستی نیز حاصل همین فعالیت ذهنی انسانی است؛ «تلاش برای مفهوم بخشیدن به جهان و انسانی کردن آن از طریق اعمال نظمی خاص بر آن، نظمی آگاهانه که با سازماندهی و نامگذاری حاصل می‌شود» (راپاپورت، ص ۱۷). راپاپورت به این مسئله اشاره می‌کند که «امروز در رابطه با نظم فضایی و اجتماعی ما شاهد جایگزینی نظم‌های تکنولوژیکی هستیم که بدون ارتباط با نیازهای انسانی و خارج از کنترل وی به زندگی و خواسته‌های آدمی شکل می‌دهند.» پایان‌بخش مباحثت او تاکید بر طراحی محیط‌های متناسب با فرهنگ جامعه است، فضاهایی که بتوانند بازتابی از نظام ذهنی افراد بوده و رفتار مطلوب را به مردم متذکر شوند. سوال آغازین راپاپورت آنست که از چه طریقی مردم، در مقابل محیط‌های زیست عکس‌العمل نشان می‌دهند؟ او با اشاره به افزایش علاقمندی عمومی به مطالعه معنی آغاز کرده و از آن جمله از «انسان‌شناسی» نام می‌برد. از نظر راپاپورت، مطالعه معنی از خلال سه راه شیوه مختلف انجام می‌شود:

۱. استفاده از مدل‌های معناشناسی موجود در زبان‌شناسی که آن روزها بسیار رایج بوده،

۲. تکیه بر نمادشناسی که از گذشته هم وجود داشته و

۳. در نهایت، استفاده از مدل‌های غیرکلامی که رشته‌هایی نظیر انسان‌شناسی و روان‌شناسی و اخلاق‌شناسی اغلب از آن استفاده می‌کنند ولی نسبت به دو مورد دیگر، از رواج کمتری برخوردار است.

تعابیر شاعرانه و فلسفی در آن به کار می‌رود.
۳. مطالعات دسته سوم به دنبال تحقیق در باب معنای خانه هستند و بر زندگی روزمره انسانها تأکید می‌کنند. این سنت مطالعاتی به عنوان راهی برای توسعه روانشناسانه و تجربی معنای خانه شناخته می‌شود. یکی از این معانی، نمایش هویت است (Hauge ۱۰۰-۱۰۱).

نظریه فرهنگ‌گرایی به مفهوم خانه

بر اساس نظریه فرهنگ‌گرایی، راپاپورت معتقد است مردم قبل از آن که به صورتی خودآگاه در مورد یک محیط صحبت کرده یا آنرا مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهند، به صورتی ناخودآگاه نسبت به آن حسی پیدا می‌کنند و تصویر کاملی از آن محیط و ویژگی‌هایش در ذهن آن‌ها شکل می‌بنند. به همین دلیل احساس می‌کنند که برخی نواحی شهری یا برخی اشکال خانه‌ها را دوست داشته و یا ندارند. منظور او اینست که انسان‌ها قادرند محیط را با استفاده از اشاره‌ها و نشانه‌های آن معنی کنند. راپاپورت معتقد است ذهن انسان همیشه در حال معنی‌سازی است و به همین رویز دست به تمایز و دسته‌بندی محیط پیرامونش می‌زند. از نظر او معنی، جدای از عملکرد نیست، بلکه مهمترین جنبه آنست. همچنین تاکید می‌کند که چیزها معنی را در خود جای نداده‌اند بلکه معنی در ذهن انسان‌هاست. از همین رویز افراد مختلف می‌توانند با نگاه کردن به چیزهای مختلف، معانی متفاوتی را از آن اخذ کنند. بخشی از اختلاف نظرها و سلایق مردم و معماران را نیز در همین مسئله برداشت‌های مختلف می‌توان جستجو کرد. حال آن‌چه از نظر راپاپورت اهمیت دارد نه معنای مدنظر نقادان و معمار، بلکه معنای مردمی است که استفاده‌کنندگان از آن بنا خواهند بود و این مسئله‌ایست که به زعم او، این روزها بسیار مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد چرا که ما تحت تاثیر رویکردهای پوزیتیویستی هستیم و همواره، تاکید بر «علمی بودن» بودن است. به عبارت دیگر، چنان تصور می‌شود که معنای شخصیت‌های علمی نسبت

مدیریت شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

۱۷۹

دارد؟ شکل بنا حاصل روند تدریجی مهارت انسان‌ها در بهره‌گیری از مصالح و بهبود تکنیک‌های ساخت و ساز است. البته نمی‌توان شکل بنا را تنها به مصالح یا تکنیک‌های به کار رفته نسبت داد. راپاپورت در بهترین حالت از تکنولوژی، شیوه ساخت و مصالح به عنوان «عوامل تغییردهنده» و نه تعیین‌کننده شکل یاد کرده است. یافته‌های انسان‌شناسی نظری وی را تأیید می‌کند. به عنوان مثال در چین به رغم عمومیت استفاده از سفال و تکنیک واحد، ممکن است شکل پوشش سقف خانه‌های یک روستا به دلیل باور به پدیده فنگ‌شویی، با یکدیگر تفاوت داشته باشد (راپاپورت، ص ۴۹). رابطه مصالح با تکنیک استفاده از آنها حائز اهمیت است. نحوه استفاده از مصالح یکسان می‌تواند بسیار متنوع باشد. عامل تعیین‌کننده فرهنگ است.

۳. سایت و موقعیت: منظور از سایت و موقعیت، محل قرارگرفتن بنا است. موقعیت می‌تواند با توجه به جغرافیا و توپوگرافی در نظر گرفته شود یا مقصود از آن مکان قرار گرفتن بنا در همسایگی سایر بناهای مجموعه زیستی باشد. در این مورد نیز نمی‌توان قائل به جبر اکولوژیک بود و ادعا کرد که شکل بنا را موقعیت آن بر زمین یا موقعیت آن در شهر یا روستا تعیین می‌کند اگرچه این موضوع اهمیت دارد اما هرگز به تنها‌ی برای توجیه اشکال متنوع بناها کافی نیست. زمین‌های با مشخصات مشابه می‌توانند مولد شکل‌های بسیار متفاوت خانه‌ها باشند و شکل‌های مشابه می‌توانند در سایت‌های بسیار متفاوت ساخته شوند (راپاپورت، ۱۳۷۸، ص ۵۳).

۴. «دفاع»: دفاع یکی از مؤلفه‌های اجتماعی مؤثر در شکل بنا است. حصارها، پرچین‌ها، دیوارهای بلند و همه به منظور ممانعت از ورود دیگران و گاه حتی به منظور استثمار از انتظار دیگران ساخته شده و به بناها شکل داده است. خانه به خصوص بنایی است که باید قابلیت برآوردن حداکثر امنیت و نیز

او سپس به معرفی مفصل‌تر هر کدام از این روش‌ها پرداخته و می‌گوید که معنی‌شناسی، بسیار از مدل‌ها و مفاهیم زبان‌شناسی استفاده می‌کند، مثلاً همان‌طور که جملات زبان، دارای صرف و نحو هستند از صرف و نحو نشانه‌ها صحبت کرده و معناشناسان معتقدند که هر نشانه را باید در سیستمی از نشانه‌های دیگر تحلیل کرد.

در پایان باید گفت که از دیدگاه راپاپورت عوامل شش گانه زیر در شکل خانه تاثیرگذار است:

۱. «عوامل فیزیکی»: شکی نیست که عوامل فیزیکی یکی از مهمترین عناصر تاثیرگذار در شکل بناها و بویژه خانه‌ها است. توجه به اقلیم و موقعیت آب و هوایی محل استقرار بنا تأثیر مستقیم در انتخاب شکل آن داشته است. یکی از مهمترین کارکردهای خانه تأمین نیاز انسان به سرینه است. انسان همواره در تلاش برای محافظت از خود در برابر تغییرات جوی بوده از این‌رو ساخت خانه‌های متناسب با اقلیم سکونت گاه انسان‌ها اجتناب ناپذیر بوده است. گرچه امروز بهبود تکنیک‌ها و مصالح ساختمانی تا حدی جبر فیزیکی را تحت الشاعر قرار داده اما نتوانسته است آن را از فهرست عوامل مؤثر در شکل بنا خارج کند. از گذشته تا کنون مثال‌های گویایی از معماری خانه‌های منطبق بر شرایط اقلیمی را می‌توان برشمرد.

۲. «مصالح و تکنولوژی ساخت و ساز»: بشر در طول هزاران سال از مصالحی چون سنگ، خشت، چوب، حصیر و نمد و غیره برای ساختن خانه استفاده کرده است. گرچه یافته‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهد که گاهی مصالح مورد نیاز برای بناها و به خصوص بناهای تشریفاتی و مناسکی، از سرزمین‌های دوردست منتقل می‌شده‌اند اما در اغلب موارد از مصالح در دسترس استفاده شده است. آشنایی با مصالح و نحوه استفاده از آنها برای ساختن خانه‌ای مناسب ضروری است. اما آیا می‌توان گفت شکل بنا صرفاً به مصالح استفاده شده در آن بستگی

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: راپاپورت، ایموز (۱۳۸۸) انسان‌شناسی مسکن، ترجمه خسرو افضلیان، مشهد، آستان قدس رضوی.

درباره‌ی تأثیر مذهب بر سیمای خانه آنست که خانه را به عنوان یک معبد و محلی برای عبادت می‌داند. این نظریات خانه را نمود سازماندهی فضای به دو قسم مقدس و نامقدس معرفی می‌کند. خانه فضای درون را از بیرون، خود را از دیگری جدا می‌سازد و مأمنی برای توسل به نیروهای ماوراء طبیعی فراهم می‌کند. این قبیل نظریه‌ها تلاش دارند همه چیز را در خانه به عامل مذهب نسبت دهند. شاید با نگاهی سنجیده تر بتوان عامل مذهب را در شکل دادن به یک مجموعه، شکل کلی شهر مؤثر دانست. چراکه باعث گستردگی شدن سایه بر فضای کوچه در آفتاب کویری یزد می‌شود. در نهایت نگاه جیرگرایانه باید کنار گذاشته شود. می‌دانیم واقعیتی وجود دارد، اینکه خانه نیز مانند تمام تولیدات فرهنگی دیگر دارای بار ارزشی و سمبولیک است. لذا در تعیین عوامل مؤثر بر شکل خانه لازم است ضمن بررسی فاکتورهای مادی به دین به عنوان فاکتور غیر مادی تأثیرگذار در روند سازماندهی فضایی نیز اشاره شود.

«دین به عنوان عامل بیان شکل خانه بیشتر امکان گراست تا تعیین کننده» (راپاپورت، ص ۷۱)؛ همانند عوامل مادی که پیش از این بحث شد.

نکته دیگری که در مورد این رویکرد بیان می‌شود، «اهمیت متن یا زمینه» در تفسیر نشانه‌های توپوگرافی این مطلب، راپاپورت از چندین مثال استفاده می‌کند، از جمله این‌که در یک مکان بیانی و بدون درخت، کاشت درخت است که نشانه حضور انسان قلمداد می‌شود ولی در یک جنگل، کندن و از بین بردن درخت‌ها؛ و یا در شهری خشته در پرو، کلیسا با رنگی سفید از بقیه بنایان تمایز می‌شود ولی در برخی شهرهای جزایر یونان که همه بنایان معمولی آن سفیدرنگ هستند، دیگر رنگ سفید نمی‌تواند معرف حضور کلیسا باشد و در اینجا باید از عناصر دیگری به عنوان تمایزکننده استفاده کرد، مثلاً از گنبد و یا مصالحی متفاوت از بافت زمینه. با این مثال‌ها راپاپورت تاکید می‌کند که «شكل، در زمینه، معنی پیدا می‌کند» و برای فهم این

احساس امنیت را داشته باشد. به نظر می‌رسد سازماندهی فضایی بر اساس عامل دفاعی مستلزم توجه به سبک زندگی و به ویژه شیوه معيشت و باورهای انسان‌ها است؛ چراکه عامل دفاع با توجه به آنها مفهوم می‌یابد؛ به عبارتی این عوامل مشخص می‌کنند که چه چیزی بیشتر شایسته دفاع است (راپاپورت، ص ۵۷).

۵. «اقتصاد»: نظریات بیشمایری وجود دارد که اقتصاد را یکی از مهمترین عوامل تعیین کننده شکل بنا و بلکه مهمترین آنها معرفی می‌کند. شواهد زیادی در دست است که انسان‌ها در همه ادوار خانه‌هایی متناسب با شیوه معيشت و توان اقتصادی خوبیش بنا نموده‌اند. اما شواهدی نیز موجود است که شکل بنا را از انحصار عامل اقتصاد خارج می‌کند و تأثیر بی‌قید و شرط آنرا زیر سؤال می‌برد. شیوه اقتصادی مشابه می‌تواند سازمان‌های فضایی مختلفی ایجاد کند. راپاپورت چنین نتیجه می‌گیرد که «اقوام با نظام‌های اقتصادی مشابه می‌توانند دارای نظام‌های ارزشی و جهان‌بینی‌های متفاوت باشند و از آنجا که خانه جلوه یا بیان فلسفه زندگی یا جهان‌بینی می‌باشد، در نتیجه نظام اقتصادی اثر تعیین کننده‌ای بر شکل خانه نخواهد داشت (راپاپورت، ص ۶۲). رابطه اقتصاد و سازماندهی فضایی لزوماً عقلانی نیست. بسیار اتفاق می‌افتد که با ورود به شهر یا روستایی بی‌درنگ متوجه بنایان مجلل و با عظمت می‌شویم که منطقاً باید بیانگر ثروت مالکان آنها باشد. در حالی که پس از چندی در می‌یابیم از چنان ثروت عظیمی برخوردار نیستند. نکته آنچاست که بنای مجلل نمادی از پرستیژ و حیثیت یا به عبارتی سرمایه‌ی اجتماعی مالک است نه لزوماً سرمایه اقتصادی. با نگاهی به فهرست بلندترین برج‌های جهان، درمی‌یابیم اکثر این برج‌ها که نیازمند صرف هزینه‌های گزاف هستند، در کشورهای در حال توسعه و نه کشورهای ثروتمند ساخته می‌شوند.

۶. «مذهب»: بارزترین شکل اجراء غیر فیزیکی التزام به باورهای دینی است. افراطی ترین دیدگاه

دریس می‌شمری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

۱۸۱

معنی، نیازمند شناخت آن فرهنگ هستیم. بنابراین، این متن است که به توضیح قواعد ظاهری کمک می‌کند و به هنگام طراحی نیز باید به همین معانی موجود در متن توجه کرد:

۱. **مطالعه معنای چند مجرایی فرهنگی معماری**: راپاپورت به توضیح رویکرده در مطالعه معنی می‌پردازد، رویکرده که معتقد است تاکنون در مطالعات محیطی از آن استفاده نشده و خودش، علاقمندی خاصی به آن نشان می‌دهد، تا جایی که حتی همین کتاب خود را بر مبنای آموزه‌های آن می‌نویسد. در این رویکرده، کلیه شیوه‌های ارتباطی غیرکلامی اعم از تن صدا، حالات چهره، وضعیت‌های کالبدی، حالات و روابط افراد به مثابه نشانه‌هایی به کمک تکمیل معنای یک کلام می‌آید و حتی از خود آن کلام، مهم‌تر می‌شود چرا که سریع‌تر و بیشتر از کلام، مورد توجه مخاطبان قرار می‌گیرند. راپاپورت، علت این مسئله را «چند مجرایی» بودن آن یاد می‌کند، یعنی حواس بیشتری را اعم از بینایی، شناویی، بویایی و... در گیر معنی می‌سازد. او از آن جهت به رویکرد ارتباطات غیرکلامی در مطالعه محیط علاقمند می‌شود که به تعبیر خودش، محیط‌ها نیز همانند ارتباطات غیرکلامی، فاقد واژه‌های صریح برای بیان معنی هستند.

۲. **مطالعه معنای نمادین فرهنگی معماری**: راپاپورت به توضیح نمادشناسی پرداخته و در تعریف نماد چنین می‌گوید: «هرگونه عینیتی در تجربه که انسان برای آن معنی تعیین کرده است» (راپاپورت، ۱۳۸۴، ص ۴۷). راپاپورت می‌گوید که رویکرد نمادشناسی، در عرصه طراحی محیط نقشی بازی نکرده و در مطالعات مربوط به معماری تراز بالا استفاده می‌شده است. برخلاف معنی‌شناسان که بر «متن» یا «زمینه» برای فهم نشانه‌ها و چیزها تاکید دارند موضوع کلیدی از نظر طرفداران این رویکرد، «ساختار» است. راپاپورت می‌گوید که از این رویکرده، امروزه کمتر استفاده می‌شود و بیشتر برای تحلیل ساختمان‌های تاریخی مناسب

است. کاربرد عمده آن در فرهنگ‌های سنتی بوده، محیط‌هایی که در آن‌ها هنوز انگاره‌های ذهنی قوی و واضحی از محیط مصنوع وجود دارد. این رویکرده، معنای ویژه‌ای برای هر نماد در نظر می‌گیرد که به نظر می‌رسد تاحدی با تاکید رویکرده قبلی مبنی بر امکان وجود برداشت‌های مختلف از هر نماد در تعارض است. با این حال راپاپورت تاکید می‌کند که گرچه امروزه نمادهای ثابتند و نه مشترک، اما هنوز هم در هر قلمرو فرهنگی، تداعی‌های مشترکی وجود دارد که از طریق استفاده یکنواخت، تقویت می‌شود (راپاپورت، ۱۳۸۴، ص ۴۴)، این روند تا بدان‌جا پیش می‌روند که برخی نمادها ماهیت فرافرهنگی پیدا می‌کنند.

۲. **«رویکرده غیرکلامی در درک معنای فرهنگی معماری**»: راپاپورت، تلاش‌هایی را برای فهم معنای محیط با استفاده از روش ارتباطات غیرکلامی آغاز می‌کند. او بحث خود را با سوال چیستی اثر محیط بر رفتار افراد شروع کرده و با ذکر مثال‌هایی ثابت می‌کند که محیط، همان‌طور که در ایجاد خود از افراد و فرهنگ‌شان تاثیر می‌بذیرد پس از آن می‌تواند بر رفتار آن‌ها نیز تاثیر بگذارد. برای مثال، راپاپورت از دو گروه صحبت می‌کند که یکی در فضای زشت و یکی در فضایی زیبا قرار داده شده و سپس از هر کدام خواسته‌اند که ارزیابی‌ای بر یک مجموعه عکس داشته باشند. نتیجه آزمایش حاکی از آنست که افراد واقع شده در محیط زشت، نمره‌های کمتری به عکس‌ها داده‌اند. او از مقدمه استفاده کرده و بحث تعامل هویت و موقعیت را پیش می‌کشد، این که موقعیت‌های اجتماعی نیز توسط شرایط محیطی مورد قضاوت دیگران قرار می‌گیرند. پس از طرح تاثیر محیط بر رفتار، راپاپورت در این‌جا چگونگی این فرآیند را زیر سوال می‌برد. به عبارت دیگر سوال او اینست، حال که پذیرفته‌ایم محیط، رفتار را کنترل می‌کند و از آن جایی که آن، واژگان و زبانی برای ارتباط با افراد ندارد پس چگونه با آن‌ها حرف زده و پیام خود را منتقل می‌کند؟ او برای توضیح

غیرمادی «اطلاعات منجمد» نامیده و تاکید می‌کند بیشترین سازگاری بین معانی مرتبط با محیط‌ها و رفتارها را زمانی می‌بینیم که انگاره‌های مشابهی رفتار و محیط را کنترل کنند. به عبارت دیگر، محیط بر مبنای ارزش‌ها و اصولی ساخته شده باشد که رفتارهای افراد را نیز شکل داده و هدایت می‌کنند. خلاصه بحث راپاپورت آنست که افراد با ورود به یک محیط، نشانه‌ها و اشاراتی را دیده، فهمیده و سپس می‌پذیرند. او در اینجا تاکید ویژه‌ای بر نقش فضای خانگی در فرهنگ‌پذیری کودکان می‌کند، خصوصاً کودکانی که در مرحله پیش از یادگیری زبان قرار دارند. مثلاً، بچه‌هایی که در اطلاق پدر و مادر می‌خوابند در کم متفاوتی نسبت به فضا دارند تا بچه‌هایی که در فضایی جداگانه پرورش می‌یابند و یا خانه‌هایی که قلمروهای جداگانه زنانه/مردانه دارند در کم متفاوتی نسبت به محیط و اشارات آن برای بچه‌ها ایجاد می‌کنند. درک افراد از نظم/بی‌نظمی، رسمی بودن/غیررسمی بودن از خانه دوران کودکی به افراد آموخته می‌شود. بنابراین طبق نظر راپاپورت، محیط در عام‌ترین معنای خود می‌تواند به عنوان وسیله‌ای آموزشی برای کودکان در نظر گرفته شود. او در ادامه می‌گوید همان‌طور که قضاوت افراد درباره سردی یا گرمی آب، بستگی به تجربیات حسی پیشین آن‌ها دارد تفسیر و تحلیل آن‌ها از محیط نیز وابسته به تجربه‌های گذشته‌شان و تصاویری است که از آن‌ها در ذهن دارند. محیط کسل‌کننده یا جذاب، محیط آرام یا شلوغ، امن یا نامن، تمیز یا کثیف، هماهنگ یا ناهمانگ و... همه به تجربیات پیشین انسان‌ها بستگی دارد، این‌که یک فرد از روستا آمده باشد یا از کلان‌شهر می‌تواند داوری او را درباره یک شهر متفاوت از دیگری کند چرا که این دو، «زمینه‌های ذهنی متفاوتی» دارند که تفسیرشان از نشانه‌های محیطی را دگرگون می‌سازد. بنابراین، «گروه‌های با شرایط متفاوت، سلیقه‌های کیفی محیطی متفاوتی دارند و اشارات مشابه را به طور متفاوتی ارزیابی می‌کنند» (۱۳۸۴).

این مطلب، عکس یکی از آگهی‌های چاپ شده درباره فروش یک ساختمان اداری را منتشر کرده و از خوانندگان می‌خواهد که آن را تحلیل کنند. این عکس، چه اشاراتی دارد و با کدام نشانه‌ها سعی بر ترغیب افراد به خریدن این بنا می‌کند؟ توالی پنجره‌های نورانی و جهت رو به بالای آن، نوعی مفهوم پیشرفت، موفقیت و ارتقاء در کار را با خود حمل می‌کند که گویی در این ساختمان امکان‌پذیر خواهد شد. راپاپورت از این مثال نتیجه می‌گیرد که مردم غالباً براساس خوانش نشانه‌های محیطی دست به عمل می‌زنند. بنابراین، زبانی که در این اشارات به کار می‌رود باید کاملاً قبل درک باشد. اگر کدها فهمیده نشوند، فرد نمی‌تواند با محیط ارتباط برقرار کند. این تجربه بسیار شبیه همان اتفاقی است که برای افراد در محیط‌های ناآشنای فرهنگی می‌افتد و به اصطلاح، آن‌ها را دچار شوک فرهنگی می‌سازد. قابل خواندن بودن نشانه‌ها و اشارات گرچه مسئله مهمی است ولی پیش از آن، هر اشاره باید دیده شده و مورد توجه فرد قرار گیرد؛ چراکه تنها در این صورت می‌تواند پیام خود را منتقل کند. بنابراین نشانه‌هایی که جلب توجه نمی‌کنند و یا نشانه‌های ناخوانا قابلیت کنترل رفتاری خواهند داشت. راپاپورت در این مورد تا آنجا پیش رفته که می‌گوید: «محیط همانند فرهنگ، به طور سنتی در شناساندن هنجارهای مناسب رفتاری در گروه نقش داشته است و بدون چنین مساعدتی، رفتار صحیح، سخت و طاقت‌فرسا می‌شود» (راپاپورت، ۱۳۸۴، ص ۶۷).

۴. قواعد فهم اشاره‌های فرهنگی معماری: پرسش بعدی راپاپورت درباره اینست که قواعد فهم اشاره‌های معماری و محیط، چگونه یاد گرفته می‌شوند؟ بسیاری از آن‌ها معمولاً در سال‌های ابتدایی زندگی در طول فرهنگ‌سازی یاد گرفته می‌شوند و در مورد مهاجران نیز، با ورود به محیط جدید، فرآیند فرهنگ‌پذیری فعال شده و قواعد جدید آموخته می‌شوند. راپاپورت، فرهنگ را اعم از مادی و

دریس شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

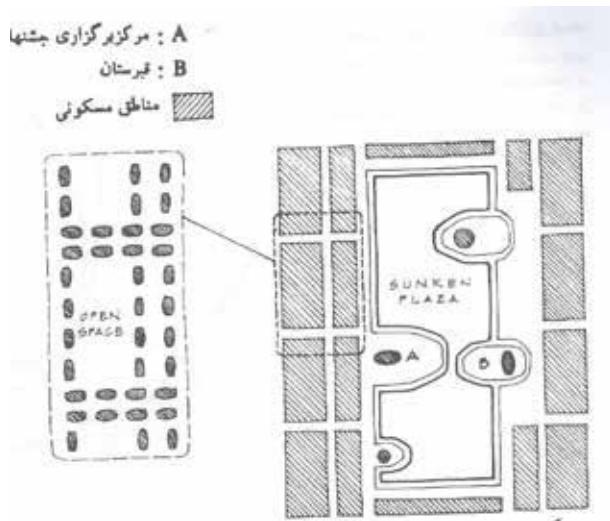
۱۸۳

اطاق‌های مسکونی و نمازخانه، نه در فضای ثابت بلکه در ملیمان و تزئینات اغراق شده و بسیار زیاد نمازخانه است. البته راپاپورت همچنان بر این نکته پافشاری دارد که در گذشته و معماری و شهرسازی سنتی، فضاهای ثابت نسبت به امروزشان نقش به مراتب بیشتری در برقراری ارتباط و انتقال پیام داشتند. (این بحثی است که مفصل‌در کتاب منشا فرهنگی مجتمع‌های زیستی به آن پرداخته شده است). ولی امروزه که مردم، اغلب فضاهای ثابت را نمی‌سازد بلکه در آن‌ها سکونت می‌کنند نقش عوامل نیمه‌ثبت به مراتب بیشتر است چرا که هنوز هم افراد به محض تعویض یک خانه، شروع به تغییرات اساسی عناصر نیمه‌ثبت آن متناسب با سلیقه و نیاز خود می‌کنند؛ به عبارت دیگر، فرآیند شخصی‌سازی فضا را انجام می‌دهند. پس از معرفی دورنمایی از نظریه هال در باب فضا، راپاپورت به بحث خودش بازمی‌گردد و این که اعتبار رویکرد غیرکلامی عموماً در حوزه عناصر غیرثابت (انسان‌ها) است ولی او در اینجا آنرا به شکلی تعمیم‌یافته برای دو عنصر دیگر نیز استفاده می‌کند.

۵. قواعد خوانش فرهنگی معماری و محیط:
راپاپورت در این مرحله از کار خود به معرفی برخی قواعد خوانش محیط می‌پردازد. از جمله می‌گوید عموماً بنایی که در ارتفاع قرار دارند از اهمیت بیشتری برخوردارند. از آنجایی که در بسیاری از فرهنگ‌ها بناهای مقدس عموماً با ارتفاع در ارتباطند ذهن در وهله اول، احتمال خاص بودن آن‌ها را می‌دهد، خصوصاً اگر مشاهده‌کننده فردی از فرهنگ تایلندی باشد که در آن، هیچ‌کس نمی‌توانسته بالاتر از ساختمان شاه، خانه‌اش را بسازد و یا منقوش تر و با تزئیناتی بیشتر و یا در کامبوج، این نجبا هستند که خانه‌های خود را بر ارتفاع می‌سازند و برگان فقط مجاز به خانه‌سازی در کف هستند.

قاعده دیگر، «مرکز / پیرامون» است. در بسیاری از جوامع سنتی، مکان مرکزی، به نوعی باشان و مقام در ارتباط است و ساختمان‌های واقع شده در

ص ۷۸؛ بنابراین طراحان و استفاده‌کنندگان، محیط را به گونه‌ای متفاوت می‌بینند و ارزیابی می‌کنند به طوری که معناهای مورد نظر طراحان، اغلب دریافت نمی‌شود، اگر شود فهمیده نمی‌شود و یا اگر شود احتمال نپذیرفتن و رد شدنش هست. برای اجتناب از این اتفاق، راپاپورت، «یاد گرفتن دانش فرهنگی و زمینه‌ها» را به طراحان توصیه می‌کند که به زعم خودش، کار چندان سختی هم نیست. اگر تمام این مراحل به درستی طی شود طبق دستورالعملی که محیط به آن‌ها می‌دهد رفتار می‌کنند و ما نوعی سازگاری را شاهدیم. این اتفاق آنقدر تکرار می‌شود که بدیهی به نظر می‌رسد و شاید کسی متوجه آن هم نشود ولی راپاپورت می‌گوید احساس و موضع گیری نسبت به محیط اصلاً بدیهی نیست و کاملاً طی یک فرآیند شکل می‌گیرد، منتها ما زمانی متوجه این فرآیند می‌شویم که کار بیفتند و مختل شود و ما دیگر نتوانیم قواعد محیط و رفتاری را که از ما مطالبه می‌کند بفهمیم، مثل زمانی که وارد یک فرهنگ غریب می‌شویم. راپاپورت، نظریات خود را با استفاده از نظریات ادوارد هال در تقسیم‌بندی انواع فضا کامل می‌کند؛ تقسیم‌بندی سه‌گانه فضاهای ثابت، نیمه‌ثبت و غیرثابت. منظور از فضاهای ثابت، بخش‌هایی از فضا هستند که ندرتا و به آهستگی تغییر می‌کنند مانند عناصر معمارانه‌ای چون در، دیوار و... عناصر نیمه‌ثبت، انواع چیدمان، مبلمان، پرده، اثاثیه، گیاهان و بخش‌هایی از فضا را شامل می‌شوند که به آسانی و با سرعت تغییر می‌کنند. منظور از عناصر غیرثابت نیز انسان‌ها هستند که مدام در فضا حرکت می‌کنند و جایه‌جا می‌شوند. راپاپورت در بین این انواع سه‌گانه فضا، دو مورد آخری را معنادارتر دانسته و می‌گوید که معانی بیشتر در آن‌ها کدگذاری شده و از خلال آن‌ها منتقل می‌شوند چرا که در بسیاری موارد، فضاهای ثابت، دقیقاً یکی هستند و تنها فضاهای نیمه‌ثبت و یا غیرثابتند که ماهیت‌هایی جداگانه به آن‌ها می‌دهند. مثلاً در چتل هیوک، تفاوت



تصویر ۲. نقشه شماتیک ریل آلتو در اکوادور، ۳۱۰۰ قبل از دوران معمول. همانطور که دیده می شود، منطقه A محل جشنها، منطقه B محل قبرستان و در مجاورت میدان مرکزی محل اقامتی اشراف و حاکمان قرار داشته است که در نحو و قواعد خوانش فرهنگی محیط قابل تأمل است؛ مأخذ: تصویر: موریس، ۱۳۸۴، ص ۴۴۲.

مدیریت شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

۱۸۴

پیرامون، عموماً اهمیت کمتری داشته و به افراد راپاپورت از پکن باستان مثال می‌زند، شهری کم ارتفاع و خاکستری رنگ که مکان‌های مقدسش در مرکز و بر روی ارتفاع قرار داشت. این بناها ابعادشان بزرگتر از بناهای معمولی بود و شکل‌تر و با تزئینات بیشتری ساخته شده و رنگ‌های بیشتری در آن‌ها وجود داشت. عمر بنا، قاعده محیطی دیگری است که او به آن اشاره می‌کند. قدیمی بودن يك بنا می‌تواند نشانی از اهمیت و مقام آن باشد ولی این نیز به متن وابسته است چرا که به قول خود راپاپورت، بناها در آمریکا، برخلاف اروپا که تاریخی می‌شوند، فرسوده می‌شوند! جهت قرار گرفتن بنا هم در برخی از فرهنگ‌های سنتی معنادار بوده است. نوع مصالح هم در این جا حائز اهمیت است چرا که مثلاً در دهکده‌های ابتدایی آمریکایی کهن، خشت، تنهای سیاه و سفید نیز در بسیاری از فرهنگ‌ها دیده شده قلمداد می‌شوند و زرد و سیاه، مونث. دوگانه مفهومی سیاه و سفید نیز در بسیاری از فرهنگ‌ها دیده شده و بر محیط اعمال می‌گردد. (مثلاً رنگ کلیسا را سفید انتخاب می‌کنند). با این حال برخی رنگ‌ها نیز کمابیش ماهیت و معنایی فرافرهنگی پیدا کرده‌اند مثلاً زرد به جهت تداعی خورشید، رنگ گرم و ثمربخشی است، قرمز، یادآور خون و خشونت و قدرت و سبز، نشانی از جوانی و بهار و امید.

مدیریت شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

۱۸۵

امتداد تاریخ گستردگی داشته و لذا در هر برهه‌ای امکان پیدا کردن بنایی که جای خانه روزانه را در بخشی از سلوک زندگی انسان‌ها بگیرد، وجود داشته است. در عین حال، مسئله اساسی پیش روی انسان شهرنشین امروز، زندگی در دنیایی نامتعادل و بیگانه است، دنیایی که بسیاری از بخش‌های آن خارج از حوزه اختیار و عمل او شکل می‌گیرد و خانه نیز یکی از همین بخش‌ها است. آنچه امروزه ساخته می‌شود، باید «مکان» نام گیرد که در تقابل با «نامکانهای قرن بیست و یکمی» عموماً برگرفته از نیازها و ارزش‌های مردم ساکن در آن نیست؛ چنانچه

سازماندهی فضا به گونه دیگری صورت می‌گیرد و جهان‌بینی دیگرانی در قالب خانه‌ها تجسد می‌یابد که لزوماً نمی‌دانند چه کسانی قرار است در خانه سکونت یابند و چه می‌خواهند. ضوابط و مقررات نیز اغلب توجه کمنگی به مسائل و ملاحظات فرهنگی دارند و درک و اجرای آن را به سلیقه و تشخیص سازندگان واگذار می‌کنند. از سویی دیگر، تحولات اقتصادی-اجتماعی قرون هجدهم و نوزدهم، کلانشهرها، شهر-ناحیه‌ها و مجتمع‌های عظیم را بوجود آورد. در این زمان با گسترش شهرهای، اختراعات، تمرکز صنایع، مهاجرت‌های روستاپی، تراکم جمعیت و آلودگی، دگرگونی‌های اساسی در ساختار و بافت شهرها بوجود آمد؛ بدین ترتیب نظمی که در دوره‌های پیشین حاکم بود، از بین رفت و عملکرد شهر دگرگون و انقلاب صنعتی بر شهر مسلط شد. در این زمان و همچنین پس از قرن بیستم نظریه‌های متعدد شهری و طرح‌ها و الگوهای مختلفی برای ساماندهی فضای شهرها بخصوص شهرهای بزرگ ارائه می‌شود. تمام این نظریه‌ها، بی‌نظمی و آشفتگی شهر صنعتی را خاصه در حوزه مفهوم خانه و مسکن پیشنهاد می‌کنند. تجزیه و تحلیل فرهنگ برای طراحی محیط‌های مصنوع اهمیت دارد؛ چراکه شیوه هر کدام از گروه‌ها ویژگی خاص خود را دارد که عوامل عضویت در گروه اجتماعی نظیر سن، جنس،

از قسمت‌های خاورمیانه، سقف مسطح نشانه‌ای از فقر است و سطح شبیدار پوشیده شده با سفال، نمادی از موقعیت خوب. برای همین بسیاری از مردم حاضرند استفاده سنتی از پشت‌بام را فدای کسب موقعیت بهتر اجتماعی از طریق سقف‌های شبیدار کنند. امروزه نیز، تراکم، الگوهای منظم شهرسازی و یا الگوهای پیچیده و درهم، حضور درخت و فضای سبز و یا کمبود آن، میزان توجه به مسئله تعمیر و نگهداری بنا و مسائلی از این دست، اشاره‌های جدیدی هستند که بر احساس ما از فضا تاثیر می‌گذارند.

۶. «معماری و تعاملات فرهنگی در محیط»: آخرین بحث راپورت به پرسش کشیدن این مسئله است که افراد چه طور در فضاهای عمومی شهری و یا معماری با هم تعامل می‌کنند، درحالی که می‌دانیم کسی با غریبه‌ها تعامل نمی‌کند؟ پاسخ اینست: افراد برخی اشاره‌ها و نشانه‌ها را از ظاهر و رفتار یکدیگر دیده و تحلیل می‌کنند، تناوب در دیدن نیز باعث می‌شود که آن فرد را از دایره غریبه‌ها خارج کرده و آشنا کنند. ضمن آن که محیط‌های عمومی هم رفتارهای تخصصی‌تر شده و امکان برقراری ارتباطاتی را بین افرادی همگون افزایش می‌دهند. به عبارت دیگر، این محیط‌های عمومی تخصصی شده، برخی افراد را به داخل خود دعوت کرده و به برخی دیگر می‌گویند: همان بیرون بمان! به این واسطه نیز مکان، نقش پررنگ‌تری در برقراری و سازماندهی ارتباطات انسانی در شهرهای ناهمگن امروز بازی می‌کند. اهمیت این مسئله به قدری است که راپورت تصريح می‌کند که فضاهای مردم را به وضوح طبقه‌بندی کرده و تعاملات و ارتباطات را محدود می‌کنند. چنان‌چه اگر هیچ طبقه‌بندی‌ای وجود نداشته باشد تعاملات کمتر و کمتر شده و به حدی می‌رسد که افراد دیگر هیچ تعاملی با بیگانگان نخواهند داشت.

نتیجه گیری و جمعبندی
الگوهای معنایی از خانه در زندگی روزمره انسانی به

- اساس نظریات رایج در باب فضای را به سه دسته تفکیک می کند؛
۱. نظریاتی که فضای را تعیین کننده روابط انسانی قلمداد می کند،
 ۲. نظریاتی که روابط انسانی را شکل دهنده فضا می دانند،
 ۳. نظریاتی که فضای انسان را در تعامل متقابل می پندازند.
- در عین حال نظریات مربوط به سکونت را می توان در تقسیم‌بندی زیر هم دید:
۱. اگرچه محیط، همانند فرهنگ، به طور سنتی در شناساندن هنجارهای مناسب رفتاری در گروه نقش داشته است و بدون چنین مساعدتی، رفتار صحیح، سخت و طاقتفرسا می شود. اما عدم توجه به کنشگر انسانی نظریه پردازان دسته نخست را به جبر محیطی سوق می دهد؛ در حالی که نگاهی به خانه‌های قبایل بومی در سراسر جهان از اسکیموها گرفته تا بوروهای غرب آمازون نشان می دهد که اقلیم و ویژگی‌های محیطی تنها عامل تعیین کننده در ساختن محیط‌های مصنوع نیست.
 ۲. نظریات دسته دوم در تقابل با دسته نخست، بر اختیار بی حد و حصر انسان تأکید می کند. این نظریات محرك پیوایش اندیشه‌های آرمان شهرگرایانه در دوران پس از انقلاب صنعتی شد و نظریه پردازانی چون فوریه، کابه، گودین از این ایده دفاع کردند که مسایل ناشی از رابطه انسان‌ها با جهان و بین خودشان را نوعی خردگرایی، علم و فن می تواند حل کند.
 ۳. بر اساس نظریات تعاملی گروه سوم که راپورت نیز یکی از مدافعان آن است، فضای امکانات و در عین حال محدودیت‌هایی ایجاد می کند و انسان‌ها با توجه به معیارهای فرهنگی خود دست به انتخاب و تأثیر بر فضای زندگی انسان محیط مصنوع تولید می کند و سپس این محیط بر نوع رفتار و ارتباط انسان تأثیر می گذارد.
- منابع و مأخذ**

طبقه، مذهب، تحصیلات، حرفه، ایدئولوژی وغیره آن را تعیین می کند. روش زندگی به طور فزاینده‌ای در تقسیم‌بندی بازار مسکن، تحقیقات علمی درباره استفاده کنندگان و در طراحی واحدهای مسکونی مورد استفاده قرار می گیرد. شبیه زندگی افراد را می توان با سنجش الگوی مصرف، خوارک، حمل و نقل، رسانه‌ها، نوع تفریح و گذران فراغت، ارتباطات جمعی، نوع استفاده از محیط اجتماعی تعیین نمود. از سویی دیگر، معماری نزد بشر اولیه با «تعیین حریم و شاخص کردن قلمرو» صورت پذیرفته و با گذر زمان به شکل پیچیده‌ای «بازتاب وضعیت زندگی اجتماعی» بشر شده است. تحقق نیاز به تصرف فضای تغییرات آن که در ابتدا با عالمتگذاری انسان صورت می پذیرفته، در طی زمان تکامل پیدا کرد: «۱. نخست آنکه پاسخگوی ارتقاء شعور و مفهوم هر آن چیزی است که انسان در دنیای پیرامونی خود انجام می دهد و بازنمایی کارهای وی و فرافکنی مقیاس کوچکی از دنیایی است که برای خود ساخته است؛ و ۲. دوم در پاسخ به نیاز بشر به ارتقاء رفاه و ویژگی تلاش برای بهبود وضعیت محیط زیست پیرامون، متناسب با اوضاع اجتماعی مشخص تغییر یافته است».

در پایان باید گفت که، مفهوم سکونت در نزد اندیشمندان علوم اجتماعی را باید در رویکرد نظری کلی تر آنان به «فضای جستجو نمود. هر علمی به فراخور موضوع و روشی که اتخاذ کرده تعاریف مختلفی از فضای دارد. در علوم اجتماعی فضای مفهومی پیچیده است و معنایی گسترده تر از تعاریف صرفاً فیزیکی یا طبیعی دارد. کمتر تعریف جامعی از فضای رائمه شده است که قادر باشد ابعاد مفهومی و کارکردی آنرا پوشش دهد. دیوبد هاروی اذعان می دارد که ماهیت فضای در تحقیقات اجتماعی هنوز ناشناخته و مبهم باقیمانده است. یکی از مهمترین نظریه پردازان فضای در حیطه ای اجتماعی و شهر، ایموس راپورت است. راپورت کنشگران انسانی را یکی از فاکتورهای مهم فضای تلقی می نماید بر این

دریس می‌شیری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

۱۸۷

۱. احمدی، بابک (۱۳۷۲) گستره همگانی در نگرش انتقادی هایرماس، مجله گفتگو، شماره ۱.
۲. احمدی، بابک (۱۳۸۱) هایدگر و پرسش بنیادین، تهران، نشر مرکز، چاپ اول.
۳. احمدی، بابک (۱۳۸۱) هایدگر و تاریخ هستی، تهران، نشر مرکز، چاپ اول.
۴. اوژه، مارک (۱۳۸۷) نامکان؛ درآمدی بر انسان شناسی سوپردرنیته، ترجمه منوچهر فرهمند، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی
۵. استرول، اورام (۱۳۹۰) فلسفه‌ی تحلیلی در قرن بیستم، ترجمه: فریدون فاطمی، تهران: مرکز، چاپ چهارم
۶. باشلار، گاستون (۱۳۹۱) بوطیقای فضا، ترجمه: مریم کمالی، محمد شیری‌چه، تهران: روشنگران و مطالعات زنان، چاپ اول
۷. بارکر، کریس (۱۳۸۸) مطالعات فرهنگی (نظریه و عملکرد)، ترجمه مهدی فرجی و نفیسه حمیدی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
۸. برمن، مارشال (۱۳۸۹) تجربه مدرنیته، ترجمه: مراد فرهادپور، تهران: طرح نو، چاپ هشتم
۹. برن، آگ و نیم کوف (۱۳۸۰) زمینه جامعه شناسی، ترجمه: آریان پور، تهران، انتشارات نگاه.
۱۰. برولین، برنت (۱۳۸۳) معماری زمینه گرا، ترجمه راضیه رضازاده، تهران، نشر خاک.
۱۱. بنتلی، ای.ین و دیگران (۱۳۸۷) محیط‌های پاسخده: کتاب راهنمای طراحان، ترجمه مصطفی بهزادفر، انتشارات دانشگاه علم و صنعت، تهران.
۱۲. پرتوى، پروین (۱۳۹۲) پدیدارشناسی مکان، تهران، انتشارات فرهنگستان هنر، چاپ دوم.
۱۳. پرتوى، پروین (۱۳۸۲) مکان و بی مکانی: رویکردی پدیدارشناسانه، نشریه هنر‌های زیبا، ش ۱۴، تهران.
۱۴. پوردیهیمی، شهرام (۱۳۹۰) فرهنگ و مسکن، مسکن و محیط روستاپی، شماره ۱۳۴.
۱۵. جیکوبز، جین (۱۳۸۶) زندگی و مرگ شهرهای

- دانشگاه علم و صنعت ایران، چاپ ششم.
۴۱. نقی زاده (۱۳۸۱) تاثیر معماری و شهر بر ارزش‌های فرهنگی، هنرهای زیبا، شماره ۱۱، تابستان ۱۳۸۱.
۴۲. نوربرگ- شولتز، کریستیان (۱۳۸۷)، مفهوم سکونت: به سوی معماری تمثیلی، ترجمه محمود امیر یاراحمدی، تهران، نشر آگه.
۴۳. نوربری شُولتز، کریستین (۱۳۸۰) تفکر هایدگر در معماری، ترجمه نیر طهوری، نشریه معمار، شماره ۱۲.
۴۴. نوربری شُولتز، کریستیان (۱۳۸۲) معماری: معنا و مکان، ترجمه ویدا نوروز برازجانی، تهران، نشر جان جهان.
۴۵. ورنو، روزه، ژان وال (۱۳۸۷) نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم
۴۶. هایدگر، مارتین (۱۳۸۹) شعر زبان و اندیشه‌ی رهایی، ترجمه: عباس منوچهری، تهران: مولی، چاپ دوم
۴۷. هایدگر، مارتین (۱۳۹۰) هستی و زمان، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ چهارم.
۴۸. هوسرل، ادموند (۱۳۸۱)، تأملات دکارتی مقدمه‌ای بر پدیده‌شناسی، ترجمه: عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.
۴۹. یاراحمدی، محمود امیر (۱۳۷۸)، به سوی شهرسازی انسان‌گرا، تهران: شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری.
۵۰. یزدانی، محمود، کاویانی یونس و یاری ارسسطو (۱۳۸۷) هویت فضایی و شهر از دیدگان دانش جغرافیا، مجله شهرنگار، سال هشتم، شماره ۴۹.
۵۱. Hauge, Ashild Lappegard, 2007, Identity and place: a critical comparison of three identity theories, in Architectural Science Review
- شده: رویکردی در ارتباط غیرکلامی، ترجمه فرج حبیبی، تهران، انتشارات پردازش و برنامه ریزی شهری.
۲۹. رفیع‌فر، جلال‌الدین، قربانی، حمیدرضا (۱۳۸۵) از کوچندگی تا یک‌جانشینی، رویکرد مردم‌باستان‌شناسی بر خاستگاه خانه و استراتژی معيشیتی در دوره نوسنگی، نامه انسان‌شناسی، ۱۳۸۵، ش. ۹.
۳۰. زینالی‌انباری، محمد (۱۳۹۴) زبان‌شناسی خانه (۱)، انسان‌شناسی و فرهنگ.
۳۱. سارلی، طاهر (۱۳۸۱) اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ترکمن‌ها از دوران قاجاریه تا پایان پهلوی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه زنجان.
۳۲. ساسن، ساسکیا (۱۳۸۹) جامعه‌شناسی جهانی شدن، ترجمه مسعود کرباسیان، نشر چشمه، تهران.
۳۳. ساک لوفسکی، رابت (۱۳۸۴)، درآمدی بر پدیدارشناسی، ترجمه محمدرضا قربانی، تهران، نشر: گام نو.
۳۴. ساوج، مایک، الن وارد (۱۳۸۷) جامعه‌شناسی شهری، ترجمه: ابوالقاسم پورضا، تهران: سمت، چاپ ششم
۳۵. شار، ادم (۱۳۸۹)، کلبه هایدگر، ترجمه ایرج قانونی، تهران: نشر ثالث.
۳۶. فاضلی، محمد (۱۳۸۶) مدرنیته و مسکن، فصلنامه علمی پژوهشی تحقیقات فرهنگی، سال اول، شماره ۱.
۳۷. فکوهی، ناصر (۱۳۸۳) انسان‌شناسی شهری، تهران، نشر نی.
۳۸. کرنگ، مارک (۱۳۸۳)، جغرافیایی فرهنگی، ترجمه مهدی قرخلو، تهران: انتشارات سمت.
۳۹. معیت، محمد مهدی (۱۳۸۸)، سوپر مدرنیته عبور از پست‌مدرنیسم و یافت روابط "بی‌گون" از بی‌مکانی، سامانه ارتباطی و اطلاع‌رسانی معماران معاصر ایران.
۴۰. موریس، جیمز (۱۳۸۸) تاریخ شکل شهر تا انقلاب صنعتی، ترجمه راضیه رضازاده، انتشارات